

بخش دوم

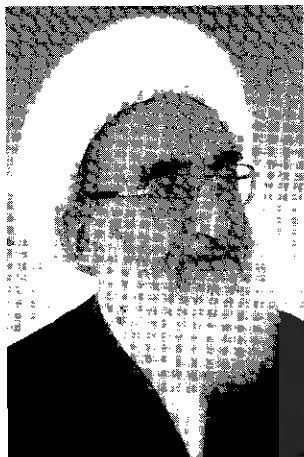
آیت الله علیرادیان و دیگران



- ۱ - حضرات آیات و حجج اسلام
- ۲ - دانشگاهیان ، فرهنگیان و کارمندان
- ۳ - معتمدان ، آشنایان و بازاریان
- ۴ - بستگان

مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی نوری همدانی^۱:

من سال ۱۳۲۲، زمانی که هجده ساله بودم، برای ادامه‌ی تحصیل حوزوی به قم آمدم. پنج شش سال بعد، در دهه‌ی آخر ماه صفر سال (حدوداً ۲۷ یا ۱۳۲۸ شمسی) قسمت شد که برای تبلیغ به نهاوند بروم. ابتدا به مسجدی کوچک به نام مسجد حاج خدارحم وارد شدم که آقای شیخ عزیزالله (آن زمان به حج مشرف نشده بود) در آنجا نماز می‌خواند.



۱- حضرت آیت‌الله العظمی شیخ حسین نوری همدانی (متولد ۱۳۰۴ همدان) هم‌اکنون به عنوان یکی از مراجع عالی‌قدر تقلید، در قم ساکن است. ایشان به زبان انگلیسی نیز آشنایی دارد و از طبع شعر نیز برخوردار است. نمونه‌ای از آثار علمی ایشان به این شرح است: شگفتی‌های آفرینش، جهان آفرین، دانش عصر فضا، داستان باستان، ما و مسائل روز، خوارج از دیدگاه نهج‌البلاغه، آغاز یک حرکت انقلابی در مصر و سی‌اثر دیگر.

آیت‌الله نوری همدانی قبل از پیروزی انقلاب بخشی از دوران تبعید را در شهرستان خلخال سپری می‌کند. ایشان در همان‌جا اشعاری درباره‌ی قیام اسلامی ایران با ترجیع‌بند «هدف نزدیک می‌گردد» می‌سراید و از دلآوری‌های شهرستان‌های ایران در رویارویی با حکومت وقت به نیکی یاد می‌کند. از جمله مردم نهاوند را به داشتن اندیشه و تدبیر و روحیه‌ی شجاعت و دلیری می‌ستاید و این‌گونه می‌سراید (به نقل از کتاب زندگی‌نامه‌ی ایشان، ص ۲۴):

«نهاوندی» به سان شیر همه با فکر و با تدبیر

«فرهنگان»

«هدف نزدیک می‌گردد»

شده با دشمنان درگیر

منزل ایشان هم در نزدیکی مسجد بود. نماز جماعت که تمام شد متوجه شدم دو تن دیگر از طلاب قم، یکی به نام آقا شیخ علی گلزاده غفوری قزوینی و دیگری به نام آقا سید مهدی آقایی، که الآن ساکن قم است، در مسجد حضور دارند. آن‌ها هم برای وعظ به نهاوند آمده بودند و مسافر بودند.

هر سه خدمت آقا شیخ عزیزالله رسیدیم و خودمان را معرفی نمودیم. ایشان با ابراز محبت و با بزرگواری فراوان ما را همراه خود به منزلشان راهنمایی کرد. ایشان در منزل محقری ساکن بود و با این که دو اتاق بیش‌تر نداشت یک اتاقش را در اختیار ما گذاشت. ما سراسر دهه‌ی آخر ماه صفر را مهمان ایشان بودیم.

شب بعد از آمدن ما، آقا شیخ پس از نماز منبر رفت و به حاضران در مسجد توصیه کرد که از این آقایان که از قم آمده‌اند بهره بگیرید، و نسبت به تشکیل و برپایی مجالس تأکیداتی فرمود.

پس از منبر هم با یک نفر که متصدی برپایی مجالس بود (مرحوم آقا سید باقر ناظم) صحبت‌هایی نمود و ایشان هم چند مجلس را برای آن ایام ترتیب داد. از جمله یک مجلس مربوط به ظفرالسلطان بود که در مسجد در سرداب برگزار شد و مجلس بعدی در همین مسجد حاج خدا رحم بود. من در حضور ایشان منبر می‌رفتم و ایشان با بزرگواری تا پایان منبر به سخنان بنده توجه می‌نمود.

حاج شیخ صاحب اخلاق و بزرگواری‌های فراوان بود، از جمله:

۱- به کسانی که بر او وارد می‌شدند و غریبه بودند، چه طلاب و چه دیگران، بسیار احترام می‌کرد. این خصلت نیکو برای امثال ما طلبه‌ها واقعاً خیلی آموزنده بود. البته اول من خیال می‌کردم که فقط با امثال ما، مبلغان اعزامی این گونه رفتار می‌کند. ولی بعد دریافتم که ایشان با همه‌ی مردم و مراجعه‌کنندگان این چنین مهربان و بزرگوار است.

۲- ایشان روحیه‌ی هم دلی و اتحاد با سایر روحانیون را داشت و این وحدت را رمز پیشرفت اسلام می‌دانست. در آن زمان به غیر از ایشان جناب آقای محمدولی حیدری هم در نهاوند تشریف داشت. اتفاقاً پسر ایشان (شهید محمدعلی حیدری)، مدتی نزد من درس می‌خواند و بعداً هم در فاجعه‌ی هفتم تیر به شهادت رسید.

من لازم می‌دانم از وحدت و اتحاد و برخورد بسیار مناسب این دو روحانی و صفا و صمیمیتی که بینشان وجود داشت و باعث شد که فضای بسیار خوبی را در نهاوند به وجود بیاورند، به نیکی یاد کنم.

با آن که آن سال‌ها زمان حکومت طاغوت بود ولی فضای این شهرستان، به برکت وجود ایشان و هم‌دلی روحانیت شهرستان، فضای تدین و تعهد و توجه به مجالس مذهبی بود.

حتی به یاد دارم اگر از آشیخ عزیزالله مسئله‌ای پرسیده می‌شد، ایشان پاسخ می‌داد اگر این موضوع را از آشیخ محمدولی هم پرسیده‌اید مطلب همان است که ایشان گفته‌است.

اگر کسی مسئله‌ای از آشیخ محمدولی می‌پرسید و ایشان متوجه می‌شد که آن را قبلاً آشیخ عزیزالله جواب داده‌است، در جواب می‌گفت جواب همان است که آشیخ عزیزالله گفته‌است. به هر حال من شاهد بودم که چه قدر این دو بزرگوار وحدت و اتحاد را حفظ می‌کردند و چه قدر این اتحاد و هم‌دلی در تبلیغ دین مؤثر واقع شده بود.

۳- آشیخ عزیزالله نسبت به امر به معروف و نهی از منکر جدی بود. از جمله ایشان هم چنین آشیخ محمدولی با برخی خوانین و فئودال‌ها که در منطقه به رعایا ستم می‌کردند موضع می‌گرفتند.

شما می‌دانید که یکی از مصیبت‌های بزرگ مملکت ما که از زمان قاجار گسترش یافت، این بود که بسیاری از روستاها بین فلان الدوله، فلان السلطنه و فلان الملک تقسیم شده بود و آن‌ها فعال ما یشاء بودند و مردم را زیر نفوذ و سیطره‌ی خود قرار می‌دادند و آنان را در فقر مالی و فقر فرهنگی نگه می‌داشتند. در عین حال باید برای آن‌ها کار کنند تا امرار معاش نمایند. این دو عالم متحداً علیه خوانین ظالم مبارزه کردند.

یک بار آشیخ محمدولی از من پرسید از کجا می‌آیید. بنده گفتم از قم می‌آیم و در سر راه در ملایر نیز توقفی داشته‌ام و چند ساعتی را خدمت آشیخ شهاب بوده‌ام (ایشان اهل سوزن همدان بود و آیت‌الله حجت ایشان را، که مرد با سواد، بود برای اقامت و تبلیغ به ملایر فرستاده بود).

موقع خداحافظی آشیخ محمدولی به بنده فرمود به آشیخ شهاب بگویید که ما الآن در حال مبارزه با برخی خوانین هستیم و شما هم همین برنامه را در آن شهرستان اجرا نمایید.

من بین سال‌های ۲۷ تا ۳۲ بارها به نهاوند سفر کردم. برخورد صمیمی و جذاب آشیخ عزیز در همان سفر اول موجب شد چندین دهه‌ی آخر ماه صفر به خدمت ایشان برسم و در نهاوند منبر بروم. ایشان با بزرگواری مشوق ما طلاب بود و هر سال مهمان ایشان بودیم.

البته ایشان هم وقتی به قم تشریف می‌آورد به دیدن ایشان (در منزل پدرخانمشان واقع در کوچی یخچال قاضی) می‌رفتیم و برای نهار و یا شام از ایشان دعوت می‌کردیم و معمولاً آشیخ با بزرگواری تمام برای بازدید می‌آمد و دعوت ما را می‌پذیرفت.

ایشان از هر فرصتی برای ارشاد و تبلیغ استفاده می‌کرد. به خاطر دارم یک بار در دعای ندبه که توسط ایشان اداره می‌شد شرکت کردم و دیدم، که با آن صدای خوب و گرم، چگونه ضمن قرائت دعا مردم را موعظه می‌کرد و روضه می‌خواند و چه قدر این شیوه‌ی تبلیغ مؤثر واقع می‌شد.

زمانی که آشیخ علی‌اکبر نهاوندی از مشهد به قم آمد، تقسیماتی بین طلاب داشت و معمولاً این تقسیم زیر نظر جناب آشیخ عزیرالله صورت می‌گرفت و مشاهده می‌شد که ایشان چگونه از عهده‌ی این مأموریت به خوبی بر می‌آمد و تقسیم را در کمال دقت و برخورد مناسب بین طلاب انجام داد.

یک سال که من تهران بودم برادر بزرگ‌ترم مرحوم آشیخ حسن نوری به نهاوند رفته بود. آن سال جناب آسید حسین مصطفوی هم در نهاوند بود و این دو با هم در این شهرستان و با مساعدت و حمایت آشیخ برنامه‌های سخنرانی موفقی داشتند و پس از بازگشت از محبت و بزرگواری آشیخ سخن می‌گفتند.

من پس از گذشت سال‌ها، نام این بزرگوار را یادداشت کرده و به خاطر سپرده‌ام و در نماز شب برای ایشان دعا می‌کنم زیرا از کسانی است که به گردن من حق دارد، هم‌چنین آشیخ محمدولی حیدری.

واقعاً آشیخ مرد بسیار بزرگی بود و من دوست دارم پسر ایشان را از نزدیک بینم چون فکر می‌کنم از اخلاق و نیت ایشان بود که این چنین فرزند شایسته و نیکوکاری به جا مانده است. من اگرچه ایشان را ندیدم ولی از کارهای نیک او بسیار شنیدم و معلوم است که فرزند شایسته‌ای است.

آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی (محقق و استاد

حوزه‌ی علمیه‌ی قم)^۱



در هر کشوری که در آن به سر می‌بریم، طبعاً برای خود مرزهای جغرافیایی دارد که باید از طریق مرزبانان حفاظت شود تا از رخنه‌ی دشمن و تاراج بیگانگان مصون بماند.

۱- استاد معظم حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی در ۲۸ شوال المکرم ۱۳۴۷ ق (۲۰ فروردین ۱۳۰۸ ش) در تبریز و در خانواده‌ی علم و تقوا و فضیلت دیده به جهان گشود.

پدر بزرگوار ایشان زاهد وارسته، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین سبحانی خیابانی (ره)، یکی از عالمان و فقیهان تبریز بود که بیش از ۵۰ سال به کار تدریس، تألیف، راهنمایی مردم و پرورش شاگردان اشتغال داشت.

آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی، پس از فراغت از تحصیلات ابتدایی، در ۱۴ سالگی (۱۳۶۱ ق) رهسپار مدرسه‌ی علمیه‌ی طالبیه‌ی تبریز گردید و به آموختن مقدمات علوم و سطوح پرداخت. در مهرماه ۱۳۲۵ شمسی وارد قم شد و به تکمیل سطوح همت گماشت.

آیت‌الله پس از تکمیل سطوح عالیّه در ۱۳۶۹ ق. [۱۳۲۸ ش] به درس‌های خارج فقه و اصول راه یافت و به خوشه‌چینی از محضر بزرگان زیر پرداخت:

۱- مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰ ق)، ۲- مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد حجت کوهکمری (۱۳۰۱ - ۱۳۷۲ ق)، ۳- مرحوم آیت‌الله العظمی امام خمینی (۱۳۲۰ - ۱۴۰۹ ق) که در آن زمان بحث استصحاب را مطرح می‌فرمود. معظم‌له تا پایان دوره‌ی اول درس اصول حضرت امام در درس ایشان حاضر گشت. آن‌گاه بر آن شد تا مجموع درس‌های ایشان را به دقت ضبط کند و تحریر نماید. این کار در ضمن ۷ سال (۱۴۳۰ - ۱۳۳۷ ش) انجام گرفت و در همان زمان به چاپ رسید.

حضرت آیت‌الله سبحانی به غیر از تحصیل دروس فقه و اصول، به آموختن فلسفه و کلام و تفسیر نیز اشتغال داشت. استاد از دوران نوجوانی به مسائل فکری و عقلی کوشش بسیار زیادی داشت و به شخصیت‌های متفکر و اساتید منطق و معقول ارج شایان می‌نهاد. سال ۱۳۹۴ ق (۱۳۵۴ ش) نیز بر اثر اصرار فضلا و طلاب علاقه‌مند حوزه، درس خارج فقه و اصول را تشکیل داد که تاکنون بحمدالله ادامه دارد. درس خارج اصول ایشان یکی از شاخص‌ترین حلقه‌های درسی حوزه به شمار می‌رود.

استاد معظم تاکنون چهار دوره کامل اصول و هر دوره در ۶ سال، تدریس نموده و هم‌اکنون پنجمین دوره‌ی آن را پشت سر می‌نهد. (نقل از جزوه‌ی «انتشارات مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام»، مرکز پخش آثار آیت‌الله جعفر سبحانی صفحه‌ی اول)

کشور جغرافیایی، نیاز به مرزبانان دلسوزی دارد که در آیین اسلام به آنها «مرابطین» می‌گویند و در اسلام برای «مرابطین» مقام عظیمی است که شرح آن در کتاب جهاد آمده است.

اگر کشور جغرافیایی دارای چنین شأن و منزلت است قهراً کشور دین و ایمان که گوهر گران‌بهای انسانیت است، بی‌نیاز از مرزبانان نخواهد بود، زیرا نیروهای اهریمنی که مصالح زودگذر خود را در تاراج ایمان جوانان و توده‌ی مردم می‌دانند به شیوه‌های گوناگونی به مرزهای ایمان رخنه کرده و موربانه‌وار پایه‌های آن را متزلزل می‌کنند. این مرزبانان همان علما و دانشمندانی هستند که مانند شمع می‌سوزند ولی پیرامون خود را روشن می‌سازند. البته آنان به ظاهر می‌سوزند و عمر خود را سپری می‌کنند ولی پاداش جاودانه دارند. امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «العلماء باقون ما بقی الدهر؛ دانشمندان در جهان جاودان‌اند»، مرگ آنان تولد جدید آنها است، آنها در دل مرگ حی و زنده هستند.

به قول اقبال لاهوری:

ای بسا عالم که بعد از مرگ زاد چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

پیامبر اکرم (ص) با نور وحی، اهریمنانی را در امت خود شناسایی کرده و علما را برای مبارزه با آنها بسیج نموده است و در پیام خود به این گروه مسلح به علم و دانش چنین فرموده است:

«يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يُثْقُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ اْتِحَالَ الْجَاهِلِيْنَ، كَمَا يُنْفَى الْكُفْرُ خُبْثَ الْحَدِيدِ».

«مسئولیت حفظ و صیانت دین اسلام را در هر برهه‌ای از زمان، دانشمندان دادگری برعهده می‌گیرند که با سلاح دانش با تأویل باطل‌گرایان و تحریف‌گالیان و دین‌سازی

جاهلان مبارزه می‌کنند و غبار جهل و عناد را از چهره‌ی دین می‌زدایند، چنان که کوره‌ی آهن‌گری ناخالصی آهن را از آن جدا می‌سازد.»

خطه‌ی نهاوند و سرزمین سرسبز این بخش، شخصیت‌های عظیمی را در دامن خود پرورش داده که هر یک می‌توانند الگویی برای آیندگان باشند. در این میان دانشمند معظم حجة الاسلام و المسلمین مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیم‌رادیان از چهره‌های درخشان این مرز و بوم است. او پس از سپری کردن عمر خود در محضر آیات عظام بالاخص آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسسه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و دیگر بزرگان حوزه مانند آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله صدر رهسپار زادگاه خود شد و به تعلیم و تربیت و تأسیس مدرسه و تعمیر مساجد پرداخت که هم‌اکنون گروهی از فضلا برخاسته‌ی از این حوزه هستند.

اجازات معظم‌له از شخصیت‌های علمی نشانه‌ی بارزی از فضل و تقوای این فقید راحل است، فرزند عزیز او که میوه‌ی این شجره‌ی طیبه است به حق صدقه‌ی جاریه‌ای است که با تأسیس بیمارستان و سایر مراکز نیکوکاری به مضمون آیه تجسم بخشیده است، چنان که می‌فرماید:

«مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رِبْعًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

«آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه‌ی طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه‌ی آن در زمین ثابت و شاخه‌ی آن در آسمان است، هر زمان میوه‌ی خود را به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند.»

این جانب با نگاشتن این چند خط خواستم در شمار کسانی باشم که به ساحت این فقید راحل ابراز علاقه کرده و به یک معنا با عرضه‌ی ریسمانی چند در شمار خریداران یوسف درآیم.

در دوران دوستی خود با این مرد بزرگ، جز عاطفه و مهر، اخلاص و پاکی، رأفت و محبت چیزی ندیدم. فسلام الله علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بیعت حیاً.

آیت‌الله حاج شیخ علی افتخاری گلپایگانی استاد و مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی قم

سلام بر بندگان صالح خدا، سلام بر بندگان

مخلص و باصفا، سلام بر عاشقان اهل بیت

عصمت و طهارت. سلام بر معلمان اخلاق و

تربیت، سلام بر شیفتگان حضرت مهدی

علیه‌السلام، سلام بر علمای عاملین.



یکی از نمونه‌های روشن این عناوین حضرت آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان نه‌اوندی است او مرد علم و عمل بود. او مردی مخلص و با صفا بود. او در عمل معلم اخلاق و تربیت بود. او برپا کننده‌ی مجالس امام حسین علیه‌السلام و برقراری جلسات دعای ندبه در روزهای جمعه بود.

در این اواخر، با آن که سال خورده و مریض حال بود ولی در تمام لیالی در دوماه محرم و صفر در مسجد مرحوم حاج خدارحم زینت بخش مجلس بود و تا پایان جلسه حضوری بیدار و عاشقانه داشت.

اکثر روزهای جمعه برای اداره‌ی مجلس دعای ندبه و توسل به حضرت مهدی علیه‌السلام در زمستان در منازل مؤمنین و در روزهای تابستانی در صحرا و کنار باغات، حضور به هم می‌رسانید و با آهنگی دل‌نشین و خزین دعای ندبه را می‌خواند.

تا آن‌جایی که حقیر اطلاع دارم و مشاهده می‌کردم اکثر روزها چند ساعت قبل از ظهر در مدرسه حاضر می‌شد و ضمن دلجویی از طلاب و حل مشکلات علمی آن‌ها به حل مشکلات مردم فقیر و مستمند می‌پرداخت و همه‌ی مراجعین را با وجهی گشاده و چهره‌ای باز می‌پذیرفت و با خشنودی و خرسندی بر می‌گرداند.

آن بزرگوار در ایام زلزله‌ی نهاوند و حوادث تلخی که در نهاوند به وجود می‌آمد با مردم و آسیب دیده شریک و سهیم بود و در خانه و چادر صحرایی‌اش بر روی همه باز بود. او در ایام انقلاب، به سبب ظلم و ستمی که از طاغوتیان پهلوی بر مردم نهاوند وارد می‌شد خانه‌اش منزل مصدومین و مظلومین حوادث بود و مردم را در امکاناتی که خداوند به او مرحمت کرده بود شریک می‌کرد.

یک بار، به سبب بعضی حوادث داخلی چند روزی از شهر نهاوند خارج شد و در مراجعت استقبال شایان و بی‌نظیری از او شد، ولی آن بزرگوار فریب این استقبال‌ها را نخورد.

بنده‌ی حقیر که جزو مستقبلین بودم، روزی عندالملاقات، دستی روی شانه من گذاشت و سرش را نزدیک گونه‌ی من آورد و فرمود آقای افتخاری نباید ما در این ازدحام و استقبال مردم مغرور شویم و نباید فریب بخوریم. این مردم گاهی [به طرفداری از کسی] می‌آیند و گاهی می‌روند، ولی ما باید به وظیفه‌ی خود عمل کنیم.

گاهی در ایام سال، که به مناسبت‌هایی به قم مشرف می‌شد و در خانه پدر عیالشان وارد می‌گردید مرحوم خلد‌آشیان حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی قدس سره از این

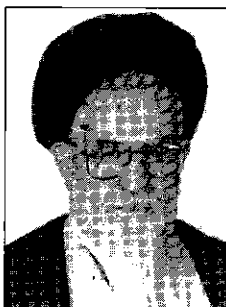
عالم جلیل دیدن می‌کرد و به او عنایت داشت و دفعاتی خود حقیر در خدمت آقا بودم. جا دارد درباره‌ی این مرد، کتاب بزرگی نوشته شود.

عاشَ سعيداً و ماتَ سعيداً و آخرُ دعوانا أن الحمد لله رب العالمين . والسلام عليه يوم
وُلد و يوم مات و يوم يُبعثُ حياً .

آیت‌الله آقای حاج سید هاشم حمیدی همدانی، استاد حوزه و دانشگاه^۱

یاد عالم‌ربانی مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله
علیمرادیان نهاوندی (اعلی‌الله مقامه) را گرامی می‌داریم.

آشنایی این جانب با معظم‌له به سال‌های ۲۸ - ۱۳۲۷
شمسی برمی‌گردد. نظر به این که ایشان در حوزه‌ی
علمیه‌ی قم با مرحوم پدرم هم‌دوره بود، ذکر خیر ایشان
را بارها از آن مرحوم می‌شنیدم و همین انگیزه‌ای شد تا



پرتال جامع علوم انسانی

۱- ایشان متولد ۱۳۰۹ همدان، پدر شهید و نماینده‌ی دوره‌ی اول و دوم مردم شهرستان همدان در مجلس شورای اسلامی است. هم‌اکنون در دانشگاه تدریس می‌کند و ظهرها امامت مسجد دانشگاه علم و صنعت و شب‌ها امامت مسجد انصارالحسین (ع) را به عهده دارد. چندین اثر از ایشان به چاپ رسیده است. پدر ایشان حجت‌الاسلام مرحوم حاج سید ابوالقاسم حمیدی در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم از هم‌دوره‌های مرحوم آیت‌الله علیمرادیان بوده است. رحمت خدا بر همه‌ی آنان. این مصاحبه توسط آقایان عباس خرمی، حسین داودی و علی ضیایی در منزل ایشان در تهران (۸۳/۱۲/۸) انجام گرفت. با تشکر از استاد حمیدی و گروه مصاحبه (فرهنگان)

در سال‌هایی که اشاره کردم این جانب بر اساس سیره مرضیه‌ی حوزه‌ی علمیه قم برای منبر به شهر نهاوند بروم.

در آن زمان مرحوم حاج شیخ عزیزالله مدرسه‌ی علمیه را، که به مدرسه‌ی سرخیابان مشهور بود، تازه بنا نهاده بود. این مدرسه برای طلابی که از قم برای تبلیغ و منبر می‌آمدند محل مناسبی بود. هرچند افراد متدین و علاقه‌مند به علما و روحانیون حاضر بودند در منزل خود از آقایان مبلغین پذیرایی نمایند. ولی معمولاً طلاب و مبلغین در مدرسه راحت‌تر بودند و برایشان محیطی مطلوب و مناسب بود به‌ویژه که مرحوم حاج شیخ هر روز صبح برای تدریس طلاب به مدرسه تشریف می‌آورد و بعد از درس در اتاق محل درسشان از واردین پذیرایی می‌کرد و با حسن خلقی که داشت واردین احساس غربت نمی‌کردند. ایشان شخصیتی خلیق و مردم‌دار بود.

بنده و هم‌دوره‌هایم از طلاب زمان مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی (اعلی‌الله مقامه) بودیم که در مقایسه با طلاب دوره‌ی قبل (زمان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی) شرایط و امکانات مطلوبی داشتم. توضیح این که آیت‌الله العظمی بروجردی در سال ۱۳۲۳ شمسی از بروجرد به قم تشریف آورد و با حضور معظم‌له، با شخصیت ممتاز و بالایی که داشت از یک سو و ضعف محمدرضا شاه که در سال ۱۳۲۰ به سلطنت رسیده بود و جایگاه و قدرت پدر را نداشت، از سوی دیگر، برای طلاب و روحانیون گشایش و فرجی شد و از حرمت و عزت خاصی برخوردار شدند.

اما مرحوم آقای حاج شیخ عزیزالله و هم دوره‌هایش که شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (اعلی‌الله مقامه) بودند و در قم تحصیل می‌کردند، در دوران رضاخان بودند و به شدت تحت فشار مأموران او قرار می‌گرفتند و شاید نسل حاضر از آن دوران کم‌تر اطلاع داشته باشند. به همین جهت این جانب برای آگاهی این نسل کتابی به عنوان «دوران سیاه پهلوی» نوشته‌ام که آماده چاپ است.

یکی از استادان بزرگ ما می‌فرمود در آن دوران، مأموران آن شاه فاسد، اول صبح به مدرسه‌ی فیضیه می‌آمدند و با هتاکی طلاب را می‌گرفتند و به دفتر مسافری می‌بردند و به شهرشان می‌فرستادند و از راننده تعهد می‌گرفتند که آن‌ها را تحویل شهربانی شهرشان بدهند و رسید دریافت نمایند!

ایشان می‌فرمود: ما برای این که به دست آن ناپاکان گرفتار نشویم صبح زود، اول آفتاب کتاب‌ها مان را بر می‌داشتیم و به باغ و صحرا می‌رفتیم و مشغول درس و بحث می‌شدیم و شب که تاریک می‌شد به مدرسه بر می‌گشتیم و فردا و فرداها به همین منوال بود.

از این رو ما برای آقایان علما و طلابی که در آن دوران سیاه استقامت و پایداری کردند تا مسئولیت خود را انجام دهند، احترام خاصی قائل بودیم و هستیم. خداوند تعال می‌فرماید: لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل، اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا^۱. یعنی کسانی که قبل از پیروزی (مسلمانان) انفاق کردند و جنگیدند با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند و جهاد نمودند یکسان نیستند.

هم‌چنین طلابی که امروز در زیر سایه‌ی جمهوری اسلامی به برکت انقلاب شکوهمند حضرت امام خمینی (اعلی الله مقامه) اشتغال به تحصیل دارند بیش‌تر از طلابی که پیش از پیروزی انقلاب اشتغال به تحصیل داشتند آرامش و امنیت دارند. قبل از پیروزی انقلاب مخصوصاً بعد از شکل‌گیری «ساواک» و تشدید حمایت‌های بیگانه از رژیم دست‌نشانده، بارها علما و طلاب آن دوره را به ساواک و شهربانی می‌بردند و بازجویی می‌کردند که چرا در منبر چنین گفته‌اید. گاهی هم آنان را به زندان و تبعید محکوم می‌کردند.

به هر حال، هرچند زیاد به حاشیه رفتم، منظورم این بود که نسل حاضر بداند که امثال مرحوم حاج شیخ عزیزالله در راه تحصیل علوم دینی چه رنج‌هایی را در آن دوران تحمل کرده‌اند. حضرت امام (ره) که چنین تحول عظیمی در کشور و جهان ایجاد کرد از همین حوزه و در آن دوره تحصیل کرده است. شاعر عرب شغوی گفته که ترجمه‌اش این است:

مردم روغن کنجد را در شیشه‌ی صاف و زلال می‌بینند، ولی نمی‌دانند که به سر کنجد در زیر سنگ آسیا چه آمده است! *بلع علوم انسانی*

امام خمینی (ره) بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) برای تقویت روحیه‌ی طلاب، در قم فرمود: بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله العظمی حائری اعلی‌الله مقامه، ما ششصد طلبه‌ی ورشکسته بودیم، که نان برای شب نداشتیم، ولی چون توکل ما بر خدا بود، خدا در آن شرایط سخت ما را از خطرات حفظ کرد.

اما چند خاطره از آن مرحوم:

۱- این جانب از وقتی که منبر را شروع کردم (از سال ۱۳۲۷) از علمایی که پای منبرم بودند تقاضا می‌کردم که اگر در سخنانم اشتباهی داشتم آن را به من تذکر دهند تا اصلاح کنم. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرموده است: «هیچ مسلمانی به برادر مسلمانش هدیه‌ای نداده که از سخن حکیمانه‌ی سودمندی که به هدایت او بیفزاید یا از بدی بازش دارد بهتر باشد.»^۱

بر این اساس این جانب از مرحوم آیت‌الله علیمرادیان استدعا کردم که اگر اشکالی در منبر و سخنانم وجود دارد یادآوری بفرماید. ایشان هم، گاهی اگر اشتباهی وجود داشت محرمانه تذکر می‌داد و برای این که مبدا من ناراحت شوم می‌فرمود شما شاکر باش که غلط‌های منبرت کم است به طوری که می‌شود آن‌ها را تذکر داد. در منبر بعضی از آقایان این قدر غلط و اشتباه وجود دارد که باید درست‌های آن‌را شمرد و غلط آن‌ها قابل شمارش نیست!

۲- در نهادند به غیر از معظم‌له مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمدولی حیدری (اعلی الله مقامه) پدر شهید والا مقام حجت الاسلام حاج شیخ علی حیدری (حشره الله مع سید الشهداء)، تشریف داشت و به اقامه‌ی جماعت و منبر و سخنرانی می‌پرداخت.

۱- ثنیة المرید، شهید ثانی (روایات فضیلت علم)

من محبت‌های بی‌دریغ ایشان را نیز فراموش نمی‌کنم. این دو بزرگوار چنان با یکدیگر صمیمی بودند که اتحاد و اتفاق آن‌ها زبانزد خاص و عام بود. نه تنها خودشان مانند دو برادر با یکدیگر رفتار می‌کردند بلکه حسن رفتار آن‌ها به اطرافیان و پیروانشان سرایت کرده بود. به طوری که این هواداران و مریدان، هر اختلاف و تفرقه‌ی احتمالی را با هم فکری و درایت یکدیگر خنثا می‌کردند.

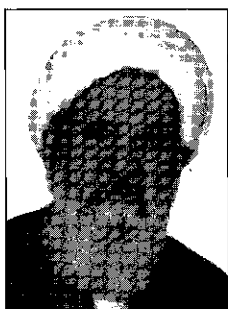
۳- در یکی از روزهای آخر مأموریت تبلیغی طلاب، مرحوم حاج شیخ محمدولی حیدری آنان را برای نهار به منزلش دعوت می‌کرد و مرحوم آیت‌الله علیمرادیان، شاید به دلیل آماده نبودن شرایط پذیرایی، هنگام خداحافظی با اهدای مبلغی به هر یک احسان خود را تکمیل می‌فرمود و به اصطلاح خشکه پذیرایی می‌کرد! این حسن برخورد، تشویقی برای طلاب مبتدی بود. خداوند روحشان را شاد و ذرجاتشان را متعالی فرماید.

در خاتمه مطلبی را از امیر مؤمنان و مولای متقیان تقدیم می‌نمایم. ایشان فرموده است: «هلک خزائن الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر». یعنی گردآورندگان اموال دنیا با این که در دنیا زنده‌اند مرده‌اند، در حالی که علما و دانشمندان تا روزگار هست باقی و زنده هستند.

گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دگران است نصاب زر و مال این جانب به نوبه‌ی خود از فصل‌نامه‌ی «فرهنگان» که در صدد تجلیل از این عالم ربانی - که در واقع تجلیل از علم و دانش و تقواست - تشکر و سپاس‌گزاری می‌کنم.

در پایان این دیدار و مصاحبه وقتی از ایشان سؤال شد آیا با حاج شیخ دیدارهای بعدی نیز داشته‌اید؟ فرمود من از سال ۱۳۲۷ از همدان به قم مهاجرت کردم و مقیم شدم و از سال ۱۳۴۶ در تهران اقامت کردم. مسافرت تبلیغی‌ام به نهاوند، همان‌طور که اشاره شد در همان سال‌های ۲۷ و ۲۸ بود و معاشرت‌م با حاج شیخ نیز در آن دو سال بود. اما در سال‌های بعد، به خصوص ایام نوروز که مرحوم حاج شیخ به قم می‌آمد و عصرها در مسجد فیضیه حضور می‌یافت خدمتشان می‌رسیدم. ایشان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم مورد احترام بود و مراجع عظام به ایشان عنایت خاصی داشتند.

آیت‌الله حاج شیخ احمدصابری همدانی (نهباینده‌ی استان همدان در مجلس خبرگان رهبری)



یکی از شخصیت‌های قابل و لایق ستایش و تمجید آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان است که در این اواخر شمع فروزان علم و تقوی در نهاوند و منشأ خیر و برکات در این شهر بود. او عالمی وارسته فقیهی به زیور و دانش و تقوا آراسته و حسن رفتار و اخلاق و کردارش افراد را جذب می‌کرد و در گفتارش هیچ‌گاه از متانت خارج نمی‌شد.

در سال ۱۳۲۵ قمری در نهاوند متولد شد و پس از گذراندن آموزش‌های مقدماتی و ابتدایی در سال ۱۳۴۳ عازم حوزه‌ی علمیه‌ی قم گردید. از اعظام و بزرگان علمای قم

استفاده نمود مانند آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری و مؤسس حوزه علمی قم حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره و پس از رحلت حائری از مرحوم سید محمد حجت کوه کمره ای بهره ی فراوان علمی به دست آورد و از ملازمان بحث آن فقیه محسوب می شد و پس از طی مقامات علمی و عملی و مراتب اجتهاد و استنباط در سال ۱۳۶۲ قمری به وطن اصلی خویش نهاوند مراجعت نمود و در این شهر منشأ خدمات دینی و علمی قرار گرفت و به خدمات شایسته ی معنوی پرداخت و با تجدید بنای حوزه علمی به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی همت گمارد و ده ها طلبه ی مستعد به حوزه علمی قم روانه نمود که هر کدام در حال حاضر از فضلا و خدمت گذاران دینی و حامی انقلاب جمهوری اسلامی هستند.

در سال ۱۳۵۱ شمسی این فقید بزرگوار را در نهاوند زیارت نمودم و چند روزی از مصاحبت ایشان بهره مند شدم. مذاکرات علمی و فقهی و هم چنین محاسن اخلاقی و رفتاری او از مراتب علمی و کمال معنویاتش حکایت می کرد. مردم متدین نهاوند ارادت خاصی به وی داشتند. وی در مسجد بازار اقامه ی جماعت می کرد و جماعت قابل توجهی در نمازش شرکت داشتند در سال ۱۳۶۱ به رحمت ایزدی پیوست و مردم علاقه مند را متأثر ساخت، رحمة الله علیه .

البته بزرگان دیگری نیز از شهر نهاوند برخاستند که هر یک مقام والایی در فقه و فقاہت داشتند و شایسته ی تجلیل هستند مانند آیت الله حاج علی اکبر نهاوندی، آیت الله شیخ محمدولی حیدری و آیت الله علی قدوسی.

آیت‌الله حاج شیخ علی اصغر مروارید، رئیس بنیاد فرهنگ انقلاب اسلامی ایران

ایشان از چهره‌های مبارز و انقلابی و از یاران نزدیک

حضرت امام (ره) و از دوستان مرحوم آیت‌الله

علیمرادیان است. آیت‌الله مروارید هم اکنون در بنیاد

مذکور با تدوین و انتشار معارف اسلامی از جمله

«سلسله‌الینایع الفقهیه» در چهل جلد، هم‌چنان در

خدمت به جهان اسلام فعالیت می‌کند.^۱



۱- آیت‌الله «شیخ اصغر مروارید» در سال ۱۳۰۶ در مشهد متولد شد. دودمان «مروارید» در مشهد از خانواده‌های صاحب‌نام و ریشه‌داری است که از جمله اجدادش می‌توان به «خواجه عبدالله مروارید» اشاره کرد. «شیخ علی اصغر» که زندگی در کودکی و نوجوانی را به سختی طی کرده است، ابتدا قرآن را با استعداد فراوانی که داشت در مکتب آموخت و بعد در امتحان دوره‌ی مدارس جدید قبول شد. ایشان در نوجوانی به کار جوراب‌بافی و کفاشی مشغول بود و دروس حوزه را تا سطوح رسائل و مکاسب در مشهد تمام کرد. از جمله استادان ایشان می‌توان از «شیخ هاشم قزوینی»، «سید احمد نهنگ» و «میرزا مهدی اصفهانی» نام برد. هم‌چنین بعد از مراجعت به تهران و سپس قم با علامه طباطبایی، مأنوس شد و دروس اصول را در محضر علامه و فقه را پای درس امام خمینی (ره) آموخت.

ایشان از جوانی گرایش و استعداد فراوانی در سخنرانی و منبر داشت و به عنوان یکی از سخنرانان مطرح، معروف شد. منبرهای «شیخ اصغر مروارید» در تهران و قم از جمله سخنرانی‌های معروفی است که بعد از سال‌های چهل ایشان را به عنوان همراه صمیمی امام و انقلاب معرفی کرد. آن‌چنان که امام در اکثر مجالس خود از ایشان دعوت به سخنرانی می‌کرد. سخنرانی معروف آقای مروارید در ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ولایتی و منبر صبح مدرسه فیضیه در منزل امام و سخنرانی مسجد صاحب‌الزمان در خیابان آزادی از جمله مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران محسوب می‌شود. ساواک از سال چهل و یک، ایشان را تحت نظر داشت و چندین بار بازداشت، زندانی و تبعید شده است. ایشان پس از تبعید امام به عراق و پاریس چندین جلسه برای همراهی امام، به این کشورها رفت و در نوفل

□ لطفاً بفرمایید چگونه با آیت‌الله علیمرادیان آشنا شدید؟

■ در سال ۱۳۲۸ یا ۲۹ بود که به قصد یک سفر تبلیغی به سوی کرمانشاه استخاره کردم و خوب آمد، در نتیجه به آن سمت حرکت کردم. از آنجایی که سال‌های قبل در شهرهای استان خراسان، تهران و تبریز به خصوص در ماه‌های محرم، صفر و رمضان منبر رفته بودم، این بار تصمیم گرفتم برای تنوع و آشنایی بیش‌تر با مسلمانان کشور، منطقه‌ی غرب را انتخاب کنم. می‌دانید در آن سال‌ها و شاید هنوز هم در این سال‌ها برای رفتن به کرمانشاه باید از نهاوند عبور کنیم. به خاطر دارم چند روزی به رسیدن ماه مبارک رمضان مانده بود. وقتی به هنگام توقف کوتاه در نهاوند متوجه شدم در همان میدان اولی شهر یک مدرسه‌ی علمیه احداث شده است، تصمیم گرفتم به آنجا سری بزنم.

تقدیر چنین بود که در آنجا با شخصیت پرجاذبه و دوست‌داشتنی یعنی حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان آشنا شوم و همین آشنایی موجب شد که آن سال و آن ماه در نهاوند منبر بروم. روزها در مسجد سرخیابان و شب‌ها در مسجد حاج خدارحم سخترانی داشتم. علاوه بر سخترانی‌ها، برایم فرصتی دست داده بود تا با ایشان و مرحوم حاج شیخ محمدولی حیدری و شیخ محمود رجایی - که بعداً داماد آقای حیدری شد -

لوشاتو نیز در چادر معروف انقلاب سخترانی‌های مهمی داشت. اگرچه نسل جدید انقلاب آقای مروارید را کم‌تر می‌شناسد، اما نام ایشان برای آنان که تاریخ انقلاب را خوانده‌اند یادآور صدای پرطنین سخترانی‌هایی است که نیروهای انقلاب را به حرکت وامی‌داشت. ایشان از سال شصت تا امروز در حالی در محله‌ی شهرآرا ساکن بوده که تمام این سال‌ها را به تحقیق و پژوهش و تألیف آثار علمی در حوزه‌ی علوم اسلامی مشغول بوده است. امروز تنها می‌توان گفت که «مروارید» هنوز، «مروارید» انقلاب مانده است. ویژه‌نامه‌ی انقلاب در محله‌های منطقه‌ی ۲ تهران، شماره‌ی ۴۶ ضمیمه‌ی

نشست‌هایی داشته باشم و روزها نیز با طلابی که در این مدرسه تحصیل می‌کردند آشنا شوم. ایشان بعضی از دروس حوزوی را شخصاً در همین مدرسه‌ی علمیه تدریس می‌کرد، هرچند این جانب توفیق شرکت در آن درس‌ها را نداشتم.

□ مرحوم حاج شیخ عزیزالله را چگونه یافتید؟

■ ایشان با آن قامت بلند و افراشته و سیمای جذاب مورد احترام مردم شهر و روستا بود و به نظرم برای چنان شخصیتی شهر نهاوند کوچک بود. من وقتی متوجه شدم که ایشان از وجوه شرعی برای گذران زندگی خود و خانواده‌اش استفاده نمی‌کند، در حالی که اجازه‌ی تصرف در آن را مراجع عالی‌قدر قم به ایشان داده بودند، ارادتم به ایشان بیش‌تر شد. زندگی ایشان با امکانات مالی نسبتاً مناسب پدرشان تأمین می‌شد و در هر فرصتی که پیش می‌آمد ایشان کلیه‌ی وجوهی را که دریافت کرده بودند توسط اشخاص مطمئن به قم می‌فرستاد و یا به حساب بانکی آنان واریز می‌نمود.

ایشان با این که در عمل به امر به معروف و نهی از منکر جدی بود، اما همواره سعی می‌کرد با اخلاق و برخورد ملایم و جذاب پیام اسلامی و تربیتی خود را به اشخاص منتقل نماید و به خشونت و رفتار خشن مبادرت نمی‌ورزید.

□ آیا مسافرت تبلیغی جناب‌عالی در سال‌های بعد هم به نهاوند ادامه داشت؟

■ یکی دو سال بعد سفر تبلیغی دیگری به نهاوند داشتم، این بار در ایام فاطمیه بود و از منبرهایم بسیار استقبال شد. سال‌ها بعد نیز که در تهران مقیم شدم، به هر مناسبتی که ایشان به تهران می‌آمد با ایشان ملاقات داشتم و از محضرشان بهره می‌بردم.

□ بعد از انقلاب هم به نهاوند تشریف آورده‌اید؟

■ بله ، در تابستان سال ۱۳۷۸ به هنگام افتتاح مجتمع بزرگ فرهنگی و ورزشی علیمرادیان توسط حجت الاسلام خاتمی ، رئیس جمهور ، از همراهان ایشان بودم و با فرزند آیت‌الله علیمرادیان مهندس محمدحسین علیمرادیان در همان‌جا آشنا شدم.

حجت‌الاسلام علی دوانی (متولد ۱۳۰۹ دوان فارس ، داماد آیت‌الله آقا احمد آل‌آقا

نهاوندی)



در مصاحبه با محقق و مورخ اسلام جناب آقای

دوانی (مندرج در فرهنگان جلد سیزده) ایشان خاطراتی

از آیت‌الله علیمرادیان را بیان داشت که به بخشی از آن

می‌پردازیم.

«وقتی ما وارد نهاوند شدیم (اواخر سال ۱۳۲۷ شمسی) مرحوم آقا شیخ عزیزالله

علیمرادیان روحانی بزرگ شهر، که امام جماعت بود و رتق و فتق امور شرعی را به

عهده داشت، به حج رفته بود. اما مرحوم آقا شیخ محمدولی در شهر بود و تقریباً در

تمام مجالس منبر می‌رفت. هم امام جماعت بود و هم منبری.

وقتی خبر رسید که آقا شیخ عزیزالله از حج برگشته و در کرمانشاه است و فردا وارد

می‌شود، جمع زیادی با اتوبوس و شاید مینی‌بوس تا کهریز پیشواز رفتیم. حتی عده‌ای

از یهودی‌های شهر هم آمده بودند. ما از بعد از ظهر تا نزدیک غروب در قهوه‌خانه‌ی کهریز در انتظار ماندیم. برف شدیدی می‌بارید. به طوری که می‌گفتند کم سابقه است. در آخر گفتند به دلیل راه‌بندان، حاج شیخ عزیزالله یا حرکت نکرده یا در راه مانده است. ما هم ناگزیر غروب بود که به شهر برگشتیم. موقع برگشت چون وسایل نقلیه به‌زحمت در برف و کولاک حرکت می‌کردند، در گردنه‌ی زیرچقا در پایین شهر (گدوک) ناچار پیاده شدیم و همگی چند ساعت مسافت نسبتاً طولانی را در برف و بوران به‌سختی طی کردیم تا وارد شهر شدیم. ضمناً حاج شیخ روز بعد به‌نهاد بازگشت. مرحوم حاج شیخ عزیزالله قبل از سفر حج، مدرسه‌ی علمیه‌ای در گوشه‌ی میدان سرخیابان واقع در اول شهر بنا کرد و آقا شیخ محمدولی در غیاب ایشان با نصب تابلوی کوچکی آن را «مدرسه‌ی عزیزیه» نام گذاشته بود. حاج شیخ که برگشت تمایلی به چنین اسمی برای مدرسه نداشت و بهتر دانست که مردم مسجد و مدرسه‌ی سرخیابان بگویند.

اولین دسته‌ی طلابی که به آن مدرسه وارد شدند، ما چند نفر بودیم که برای سخنرانی در دهه‌ی اول محرم به‌نهاد عزیمت کردیم. آن مرحوم در مسجد حاج خدارحم نماز جماعت داشت. خانه‌ی ایشان هم در آن موقع در همان نزدیکی بود. مرحوم حاج شیخ عزیزالله به همه‌ی اهل منبر احترام می‌گذاشت. خودش در همه‌ی مجالس حضور می‌یافت و پای منبرمان می‌نشست. آن‌ها [اهل منبر] و مرا در مسجد حاج

خدا رحم دعوت می‌کرد. حاج شیخ عزیزالله، آقا شیخ محمدولی را که اهل هرسین بود و از قم به نهاوند عزیمت کرده بود تأیید می‌کرد و هر دو با هم تفاهم کامل داشتند. همین تفاهم آن‌ها و صراحت لهجه‌ی آقا شیخ محمدولی بود که ظواهر شهر حفظ شده بود به طوری که نهاوند، به عکس شهرهای اطراف، شراب فروشی و سینما نداشت و اهل معصیت جرئت تظاهر به گناه را نداشتند. بعضی از خوانین و رؤسا و کارمندان ادارات که اهل معصیت بودند نمی‌توانستند مرتکب گناه علنی شوند.

حاج شیخ علاوه بر رسیدگی به امور شرعی شهر و رتق و فتق امور مردم، تدریس هم داشت. مدرسه کم‌کم رونق گرفت و حجرات آن را طلاب گرفتند و مشغول تحصیل شدند. چند سال بعد که تابستان موقع تعطیلی حوزه‌ی قم به نهاوند می‌آمدم، می‌دیدم شهید شیخ علی حیدری که طلبه‌ی قم بود و او هم در تعطیلی حوزه به نهاوند می‌آمد، نزد ایشان «مکاسب» درس می‌گرفت.

در سال‌های بعد می‌دیدم طلاب ترقی کرده‌اند و شرح لمعه و قوانین می‌خوانند. از فضلی آن روز دو نفر را به یاد دارم یکی شیخ ابراهیم و دیگر آقای محمدی بود که با هم مباحثه می‌کردند، و گویا اهل دهفول و کفراج، از روستاهای نزدیک شهر بودند.

چند سال پیش که برای همایش نهاوندشناسی به نهاوند رفتم، سری هم به مدرسه زدم. دیدم حجت الاسلام آقای محمدی مدیر حوزه‌ی علمیه و امام راتب مسجد است. خوشحال شدم و از ایشان سراغ آقا شیخ ابراهیم را گرفتم. گفت مرحوم شده است. طلاب آن زمان هم یا به قم رفته بودند، یا در روستاها به کار دینی اشتغال داشتند و به

جای آن‌ها در مدرسه طلاب جوان دیگری بودند که مین با آن‌ها عکس دسته‌جمعی گرفتیم. این مسجد و مدرسه نیاز به تعمیر داشت که شنیدیم توسط آقای مهندس محمدحسین علیمرادیان فرزند آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله فعلاً مسجد آن بازسازی شده است.

مرحوم حاج شیخ عزیزالله از راه وجوهی که به سختی به وی می‌رسید، تا حد امکان به خانواده‌های مستمند رسیدگی می‌کرد. مخصوصاً در اول زمستان و فصل سرما سعی داشت زغال مورد نیاز را تأمین کند و میان آن‌ها توزیع نماید. نهاوند سرمای سختی دارد و زغال در آن سال‌ها، که از بخاری و امثال آن خبری نبود، برای افراد بی بضاعت نقش اساسی داشت.

لازم می‌دانم در این جا اشاره کنم که از نیت خیر مرحوم آیت‌الله علیمرادیان در خدمت به خلق، یکی هم این است که فرزند برومند ایشان آقای مهندس محمدحسین علیمرادیان که در آلمان به سر می‌برد و همسری آلمانی دارد، از سرمایه‌ای که در اختیار دارد مؤسسات عام‌المنفعه‌ای در شهر خود نهاوند به وجود آورده است که باید سرمشق کسانی امثال ایشان باشد. من از کار خیر ایشان در زندگی‌نامه‌ام - جلد اول چاپ دوم به مناسبت سخن از نهاوند تحت عنوان «کارهایی که جای تقدیر دارد» یاد کرده‌ام. از جمله ایشان خانگی پدری‌اش را به صورت حسینیه در آورده و در اختیار مؤمنین گذاشته است. آقای مهندس علیمرادیان با همسرش که مسلمان شده است جهت دیدار حاج شیخ چند بار به نهاوند سر می‌زدند، در حالی که همسرشان با چادر ظاهر می‌شدند و با این

دیدارها هم‌چنان عشق و وفاداری خود را به زادگاه و پدر بزرگوارش نشان می‌دادند و هنوز هم این ارتباطها ادامه دارد.

هجده سال بعد سفر دیگری به نهاوند داشتم. من در خانه‌ی آقای حاج محمودزاده استقرار یافتم. همان دو سه روز اول قبل از اربعین متوجه شدم دو دستگی عجیبی در نهاوند حکمفرماست. جمعی عضو حزب مردم و عده‌ی دیگری عضو حزب ایران نوین بودند که به ترتیب اسدالله علم و دکتر منوچهر اقبال دبیر کل آنها بود. بقیه که عده‌ی مردم بودند هم نظر مساعدی نسبت به دستگاه حکومت نداشتند.

گویا مرحوم حاج محمودزاده برای شرکت در یکی از این دو حزب به تهران دعوت شده بود و من هیچ اطلاع نداشتم. گروه دیگر مخالف او بودند. وی در عین حال از تجاری بود که به مرحوم حاج شیخ عزیزالله ارادت داشت.

گروه دیگر که شنیده بودند از طرف حاج محمودزاده مرا دعوت کرده‌اند که در مسجد در سرداب منبر بروم، با راهنمایی شیخ علی حیدری از مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، واعظی خواسته بودند که در مسجد جوانان منبر برود. آن مرحوم هم آقا شیخ عبدالسید محمودی بهبهانی را اعزام داشته بود.

اتفاقاً آقای محمودی واعظ از دوستان من بود و با هم سابقه دیرینه داشتیم. او یکی دو روز بعد به دیدن من آمد و گفت آقا من در جریان این اختلافات نبودم. عجب اوضاعی است. در این جا دو دستگی عجیبی است. در واقع دسته‌ی مخالف مرا دعوت کرده‌اند تا روی در روی شما، که آن گروه دعوت کرده‌اند، قرار بگیریم! حتی من که

می‌خواستم به دیدن شما بیایم و به دیدن حاج شیخ عزیزالله بروم، مانع می‌شدند و می‌گفتند ما طرف مقابل این طیف هستیم.

هرچند من اعتنا نکردم و گفتم آقای دوانی دوست من است و معنی ندارد که در این جا در مقابل هم قرار بگیریم، لذا بدون اعتنا به آن‌ها آمدم. حالا چه کنیم؟

گفتم شب‌ها من در مسجد جوانان و میان این طیف به سرپرستی آقا شیخ علی پسر آقا شیخ محمد ولی منبر می‌روم و هم‌زمان شما در مسجد در سرداب منبر می‌روید. و در این هم زمانی، صدای بلندگوی هر دوی ما با هم تلاقی می‌کند!

گفتم من بیش‌تر از شما ناراحت هستم. هجده سال قبل من میان این مردم احترامی داشتم و داماد شخصیت محبوب شهر، مرحوم آیت‌الله آقا احمد آل‌آقا بودم که در سال ۱۳۲۶ شمسی رحلت کرده بود، ولی حال می‌بینم اوضاع طور دیگر شده است. البته این حالت علت دیگری هم داشت و آن این بود که من در قم یکی از استادان دارالتبلیغ اسلامی و یکی از اعضای هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی «مکتب اسلام» بودم. از این رو مورد حمله و انگ زدنی‌های بسیاری از طلاب تندرو قرار گرفته بودم. هرچند کسانی مانند استاد شهید مطهری هم استاد دارالتبلیغ بود و در «مکتب اسلام» مقاله می‌نوشت، ولی طلاب تندرو دست بردار نبودند.

ضمناً بعضی از آن‌ها که در سنوات قبل به نیاوند آمده بودند به همان علت برضد من سم‌پاشی‌هایی کرده بودند. از طرف دیگر بسیاری از مردم شهر که با سوابق من آشنا بودند به تهران و جاهای دیگر رفته بودند و بیش‌تر اهالی شهر از روستاها آمده بودند و

بافت شهر به کلی عوض شده بود و از من و خاندان آل آقا شناخت و تصور درستی نداشتند. از این رو به آقای محمودی گفتم عجب گیر افتاده ایم!

آن روز پس از مذاکراتی بنا گذاشتیم یک هفته دیگر که به آخر دهه مانده است، یک شب من و جمعیت مسجد در سرداب به مسجد جوانان می آیم و شب بعد شما و آقای شیخ علی حیدری و جمعیت مسجد جوانان به مسجد در سرداب بیاید. بنا بر این فکر قرار شد یک شب من در مسجد جوانان منبر بروم و شب دیگر ایشان در مسجد در سرداب منبر بروند و هر شب هم جمعیت پای هر دو منبر باشند.

در پایان مذاکرات به ایشان گفتم کار خوبی نکرده ای که این دو سه روز به ملاقات آقا شیخ عزیزالله نرفته ای؟ گفت چه کنم، جوان های داغ نمی گذارند. معلوم شد پیش از این، بر سر قضایای سیاسی بین حاج شیخ عزیزالله و شیخ محمد ولی به هم خورده و پس از او پسرش آقا شیخ علی همان رویه را ادامه داده است.

آقای محمودی افزود که من به آقا شیخ علی گفتم شما چرا این کار را می کنید؟ و او گفت: نمی دانم با این جوان ها چه کنم؟! گفتم ما باید جوان ها را راهنمایی کنیم نه این که ریشمان را دست آن ها بدهیم. من دیده بودم که تابستان ها که آقا شیخ علی از قم به نهاوند بر می گشت «مکاسب» را پیش حاج شیخ عزیزالله درس می گرفت و شاگرد او بود. در نتیجه از همان جا به اتفاق به دیدن حاج شیخ رفتیم که من هر روز می رفتیم.

مرحوم حاج شیخ عزیزالله گفت: آقای محمودی! از بیت آیت الله گلپایگانی، که شما را فرستاده اند، به شما سفارش کرده اند به دیدن من بیای، ولی چند روز است که

این جایی و تحت تأثیر بعضی تلقینات نیامده‌ای! از آقای دوانی یاد بگیر و ریشت را دست بعضی‌ها نده!

آقای محمودی در جواب ماند، ولی من سر و ته مطلب را به هم آوردم و گفتم: حاج شیخ، ما دو نفر دوست صمیمی و دیرین هستیم، این‌ها نمی‌دانند. لذا بنا را بر این گذاشته‌ایم که از شما هم خواهش کنیم در این مجلس که تلفیقی از دو مسجد است حضور داشته باشید. حاج شیخ هم به‌عنوان روحانی بزرگ شهر، که سنی از ایشان گذشته بود قبول کرد.

همان شب هر دو در منبر جداگانه اعلام کردیم از فردا شب برنامه این است. بعضی غر می‌زدند، ولی ما اعتنا نکردیم. اتفاقاً همان روزها فعالیت دو حزب «مردم» و «ایران‌نوین» متوقف شده بود و تعطیلی خود را رسماً اعلام داشتند.

به شیخ علی حیدری گفتم چون شما به منزله‌ی فرزند حاج شیخ هستید اول شما با جمعیت مسجد جوانان به مسجد در سرداب، که حاج شیخ هم حضور دارند، بیایید و شب بعد من و حاج شیخ و جمعیت در سرداب به مسجد جوانان می‌آییم. با این قرار آقای محمودی در مسجد در سرداب منبر می‌رود و من در مسجد جوانان. آقا شیخ علی پرسید آیا حاج شیخ به این‌جا می‌آیند؟ گفتم: حتماً، و او با دلی گفت: خیلی خوب!

شب اول من با جمعیت در سرداب به مسجد جوانان رفتم. ابتدا سر مقبره‌ی مرحوم شیخ محمد ولی، که در گوشه‌ی آن مسجد واقع است، با جمعی ایستادیم و فاتحه

خواندیم. سپس در بالای منبر از آن مرحوم یاد کردم و گفتیم واقعاً ناراحت هستیم از این که در این سفر حاج شیخ محمد ولی را در قید حیات نمی‌بینم و به جای زیارتشان باید برایشان فاتحه بخوانم.

سپس ادامه دادم در سال های قبل که ما نهاوند بودیم این دو عالم بزرگوار، حاج شیخ عزیزالله و حاج شیخ محمد ولی، دو یار دیرین بودند و احترام یکدیگر را چنان که بایست پاس می‌داشتند و این وحدت و حرمت متقابل چه انعکاس مطلوبی در نهاوند و شهرهای هم‌جوار داشت. ولی حالا که آمده‌ام، وضع را طور دیگر می‌بینم.

اگر بسیاری از برادران حاضر در مجلس آن سال‌ها اینک ساکن شهر نیستند، جمعی که هنوز در نهاوند هستند اطلاع دارند، من مدت‌هاست که رسماً منبر نمی‌روم و از اوضاع این جا هم هیچ اطلاعی نداشتم. حالا که آمده‌ام با دوست دیرینم آقای محمودی چنین بنا گذاشته‌ام، فردا شب ایشان در مسجد ما (در سرداب) منبر می‌روند و شب بعد، باز من در این جا منبر می‌روم.

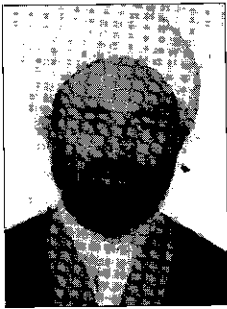
شب بعد آقا شیخ علی با جمعیت جوانان به مسجد در سرداب آمدند و آقای محمودی منبر رفت. شب سوم هم جمعیت در سرداب در حالی که حاج شیخ پیشاپیش آنها بودند به مسجد جوانان آمدند و پس از فاتحه برای مرحوم آقا شیخ محمد ولی، من منبر رفتم.

من در آن منبر از سابقه‌ی دینی نهاوند و مردم آن و بعضی از علمای بزرگ گذشته، از جمله مرحوم آیت‌الله آقا احمد آل آقا، و مرحوم آیت‌الله ملا احمد قدوسی، یاد کردم

و وضع ظاهر و باطن دینی شهر و اخلاق خوب مردم را از برکت حضور و رهبری مرحوم حاج شیخ عزیزالله و آقای شیخ محمد ولی دانستم و از این که داماد یکی از شخصیت‌های بزرگ روحانی شهر نهاوند هستم افتخار نمودم و افزودم که امروز هم دو روحانی جوان و لایق یعنی آقای شیخ علی قدوسی در قم و آقای شیخ علی حیدری در نهاوند مایه‌ی امید مردم این شهر هستند. من و آقای محمودی چند روز دیگر به تهران و قم می‌رویم، ولی شما مردم باید پاسدار به حق این دو روحانی خود باشید...

وقتی حاج شیخ عزیزالله به مسجد جوانان و به مسجد در سرداب می‌آمد، صدای صلوات پی در پی جمعیت حال و هوایی خاصی داشت. مردم می‌گفتند درست در این موقع که دو حزب «مردم» و «ایران نوین» تعطیل شدند، نقار و کدورت بین دو دسته مردم نهاوند هم بحمدالله به کلی از میان رفت.

حمایت و تقدیر آیت‌الله علیمرادیان از وعاظ و منبری‌ها و بانیان این جلسات مذهبی و تبلیغی موجب شده بود که تجار، اداری‌ها و متمکنین شهر در صدد تشکیل چنین مراسمی برآیند. حتی خوانین شهر و دهات، که اغلب، به جز یکی دو نفر، ظواهر دینی را حفظ می‌کردند، مجلس روضه بر پا می‌کردند و در این مجالس حضور می‌یافتند و این مراسم زمینه‌ای فراهم کرده بود که آنان و سایر شرکت کنندگان، کمک‌های نقدی و جنسی بیش‌تری به فقرا تقدیم نمایند. همه‌ی این اقشار در این مناسبت‌ها، احترام فوق‌العاده‌ای برای آیت‌الله علیمرادیان قائل بودند.



حجت الاسلام حاج شیخ محمد طاهر احمدوند (متولد
۱۳۱۸ روستای برزول نهاوند ، از شاگردان آیت‌الله
علیمرادیان)

این جانب ، در سال ۱۳۴۰ جهت فراگیری علوم
اسلامی خدمت آیت‌الله علیمرادیان رسیدم و به صورت
پاره وقت از محضرشان کسب فیض می‌نمودم .

اما تحصیل علوم حوزوی را به‌طور جدی از سال ۱۳۴۲ در حوزه‌ی علمیه‌ی ایشان
آغاز کردم و در سال ۱۳۴۳ رسماً تمام وقت طلبه شدم و با حضرت آیت‌الله ، ارتباط
مرید و مرادی جدی داشتم. او مرا احیا نمود و در حق من بسیار خدمت کرد.
مرحوم حاج شیخ عزیزالله «رضوان‌الله علیه» از نوادر عصر خود بود. وی عالمی
عالی قدر و شیفته‌ی خاندان عصمت و طهارت (ع) بود. ایشان در دوره‌ی خدمت‌گزاری
خود، منشأ برکات فراوانی شد و شهرستان نهاوند و حومه ، از ایشان بهره‌ها بردند .

یکی از خدمات آن وجود پر خیر و برکت ، تربیت ده‌ها طلبه و روحانی بود که
امروز در حوزه‌های علمیه و جای‌جای کشور مشغول انجام وظیفه هستند. فضایل اخلاقی
و روحی ایشان حقیقتاً همه را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. عشق به دعا و زیارت اهل
بیت عصمت (ع) سراسر وجودش را فرا گرفته بود.

برپا داشتن دعای ندبه ، دعای سمات ، نماز اول ماه و تلاوت قرآن از برنامه‌های ثابت
و پیوسته‌ی حاج شیخ بود. ایشان چشم پر اشکی داشت و هنگام خواندن دعا ، من خودم
مکرر جاری شدن قطرات اشک را بر گونه‌های مبارکش مشاهده نموده‌ام.

آیت‌الله علیمرادیان بسیار رقیق القلب بود، به طوری که اگر نیازمندی خدمت او مراجعه می‌کرد و توان رفع حاجت او را نداشت شدیداً متأثر می‌شد. ایشان پیوسته در فکر فقرا بود و با همه مانند پدر مهربان عمل می‌نمود. آن مرحوم مردمی، پر تواضع و فروتن بود.

پس از مدتی که در محضر ایشان کسب فیض کردم، مرا تشویق نمود تا به قم مهاجرت کنم (۱۳۴۴) و فرمود: اقامت در قم فرصت مناسبی برای ادامه‌ی تحصیل شماست، با توکل بر خدای بزرگ حرکت کن. آن‌گاه برایم دعا کرد.

سال‌های بعد، تابستان‌ها که به نهاوند بر می‌گشتم، پی‌گیر پیشرفت درسی من می‌شد و می‌پرسید چه درسی می‌خوانید، عرض می‌کردم مثلاً «مکاسب» یا... و ایشان شروع می‌کرد از حفظ متن آن درس را خواندن و من از حافظه‌ی قوی و اشراف ایشان به دروس حوزوی به حیرت می‌افتادم.

هر یک از طلاب هم به هر جای کتب سطح اشاره می‌کردند، حاج شیخ به کمک حافظه آن را به تفصیل بیان می‌کرد. وی هنگامی که در قم سکونت داشت از استادان معروف و قوی حوزه بود. همدوره‌های ایشان به این حقیقت اعتراف کرده‌اند.

هنگامی که جهت زیارت از نهاوند به قم سفر می‌کرد، مراجع بزرگ تقلید برای ملاقات با حاج شیخ در محل اقامت ایشان حاضر می‌شدند و عمیقاً ایشان مورد احترام آقایان بود. حضور حاج شیخ در نهاوند منشأ برکات بود. از جمله می‌توان به تعدادی از مؤمنین و مریدان طراز اول در شهر و روستاهای نهاوند اشاره کرد که مورد احترام ایشان بود:

✓ روستای برزول: مرحوم مشهدی شنبه، وی پیرمردی حدود هشتاد و پنج ساله بود، با کوله‌باری از معنویت و عرفان. وی حدود چهل سال نماز شبش ترک نشد و هر ساله، سه ماه رجب، شعبان و رمضان را پیوسته روزه می‌گرفت. این را همه‌ی مردم می‌دانند.

✓ کهریز: مشهدی جمعه،

✓ شهرک: شیخ محمد رضا،

✓ زرینی: شیخ محمد ولی و شیخ لطیف، دو برادر بودند بسیار عارف،

✓ لیلی یادگار: ملا عباس که در قید حیات است.

✓ لیلان: مرحوم دارایی،

✓ گیان: مرحوم آخوند، جدّ مادری حاج علی محمد کیانی،

✓ شهر نهاوند: حاج احمد حمیت معروف به «حجیه فروش»، ملا ابراهیم جوراب دوز

که معلم قرآن بود و حاج آقا داشی در بازار، این‌ها دست پرورده‌های آیت‌الله

علیمرادیان بودند و مانند نجوم الارض در پرتو پر نور ایشان به مردم صادقانه خدمت

می‌کردند، روحشان شاد!

حاج شیخ در جهت نشر معارف اهل بیت عصمت (سلام الله علیهم) تلاش شایانی

داشت و با وجود محدودیت‌های آن زمان سعی می‌کرد مبلغین توانمندی را برای تبلیغ به

نهاوند دعوت کند.

او خود جلسات زیادی برای تدریس و تربیت مردم، خاصه نسل جوان برپا

می‌داشت. تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی نهاوند از آن جمله بود. از سوی دیگر با مخالفان

مکتب تشیع برخورد داشت و از جمله با دراویش، بهائیت و فرقه‌های ضاله و بی‌دین، با

درایت و حکمت رفتار می‌کرد و اجازه نمی‌داد عقاید پاک مردم توسط آنان خدشه‌دار شود.

نماز جماعت سه هفته‌ی حاج شیخ، به شهر رونق تازه‌ای می‌بخشید. تشکیل جلسات مصائب اهل بیت «ع» در ایام سال، خاصه ماه‌های محرم و صفر، موجب احیای این مکتب شد. حاج شیخ طبع شعر داشت و از علوم مختلفی، حتی برخی علوم غریبه، برخوردار بود.

حالت رضا به قضای الهی در این عالم ربّانی سرشار بود. هرگاه دوستان ایشان احوالش را می‌پرسیدند و می‌گفتند: حاج آقا حالت چه طور است؟ آقا پاهایت بهتر شده؟ ایشان می‌فرمود: (با لبخند) الحمدلله درد می‌کند، خوبم! زیرا مبتلا به درد پا بود. در پایان به بیان یک خاطره می‌پردازم. در سال ۴۲ پس از قیام حضرت امام «رض»، رژیم ستم‌شاهی طلاب جوان را جهت اعزام به خدمت سربازی دستگیر می‌کرد و به سربازی می‌فرستاد. بنده را نیز به عنوان سرباز به خرم آباد اعزام کردند. من پس از چندی از پادگان فرار کردم.

یک روز به حوزه‌ی علمیه‌ی حاج شیخ وارد شدم و در حجره‌ی ایشان بودم که رئیس پاسگاه ژاندارمری نهاوند با دو مأمور داخل مدرسه شدند و خواستند مرا دستگیر کنند. آن‌ها به آقا سلام کردند و در صدد اجرای مأموریت بودند که حاج شیخ فرمود: این همه سرباز برای شما، این یک سرباز هم برای من! آن‌ها که در جریان نفوذ و اقتدار حاج آقا در بین مردم و مسئولان بودند ناگزیر کوتاه آمدند و دیگر به سراغ من نیامدند!

حاج سید باقر حسینی (متولد ۱۲۹۹ ملایر ، ذاکر اهل بیت علیهم السلام)



من حدود سال ۱۳۲۸ شمسی از یکی از علمای ملایر برای یک سفر تبلیغی محرم و صفر به قصد کرمانشاه درخواست استخاره کردم. استخاره خوب آمد و من هم عزم سفر کردم. بین راه، در نهاوند تازه وارد میدان سرخیابان شده بودیم که ماشین ما خراب شد و مسافران ناگزیر شدند در این شهر توقیفی داشته باشند.

عصر روز جمعه بود. من به حکم «الغریب اعمی» دقایقی سرگردان بودم که چه کنم؟ ناگهان متوجه شدم در کنار یک مسجد و مدرسه‌ی علمیه هستم. به مسجد وارد شدم، مراسم برگزاری «دعای سمات» برقرار بود. حاج شیخ عزیزالله و عده‌ای از مؤمنین شهر از جمله حاج آقا داشی، آقای درخشان، حاج فتح‌الله غلامی (بعدها با این آقایان آشنا شدم) حضور داشتند.

در این جلسه من هم دقایقی شعر خواندم و با صدای گرمی که خداوند نصیب کرده است در ذکر اهل بیت (ع) زمزمه کردم، طولی نکشید که جمعیت مسجد بیش‌تر و بیش‌تر شد. در پایان حاج شیخ در جمع صمیمی و کوچک‌تری با من احوال‌پرسی کرد و از زندگی و سوابق من مطلع گردید. آن‌گاه به خادم مسجد فرمود: «آقا امرالله چمدان و وسایل آقای حسینی را به یکی از حجره‌ها منتقل کن. ایشان قرار است این‌جا بماند.» تقدیر این بود که سفر تبلیغی من به قصد کرمانشاه در نهاوند متوقف شود و به دنبال آن اقامتی بیست و سه ساله (تا ۱۳۵۱) در این شهر داشته باشم. من در آن سال‌ها متأهل بودم،

از این رو چندی بعد خانواده‌ام نیز در نهاوند مستقر شدند. ضمناً چند فرزندم در این شهر به دنیا آمدند.

من در این بیست و سه سال در سفر و حضر در خدمت آیت‌الله علیمرادیان بودم. ایشان که به خانواده‌ی سادات علاقه‌ی خاصی داشت، نسبت به این جانب اظهار لطف و محبت می‌نمود. ضمن این که پدر ایشان مرحوم حاج کریم نیز در این خصوص به حاج آقا تأکید می‌کرد. در تمام این مدت طولانی من هرچه از معظم‌له می‌دیدم فضیلت و تقوا و مردم داری بود و نظیر ایشان را کم‌تر دیده‌ام. به قول سعدی:

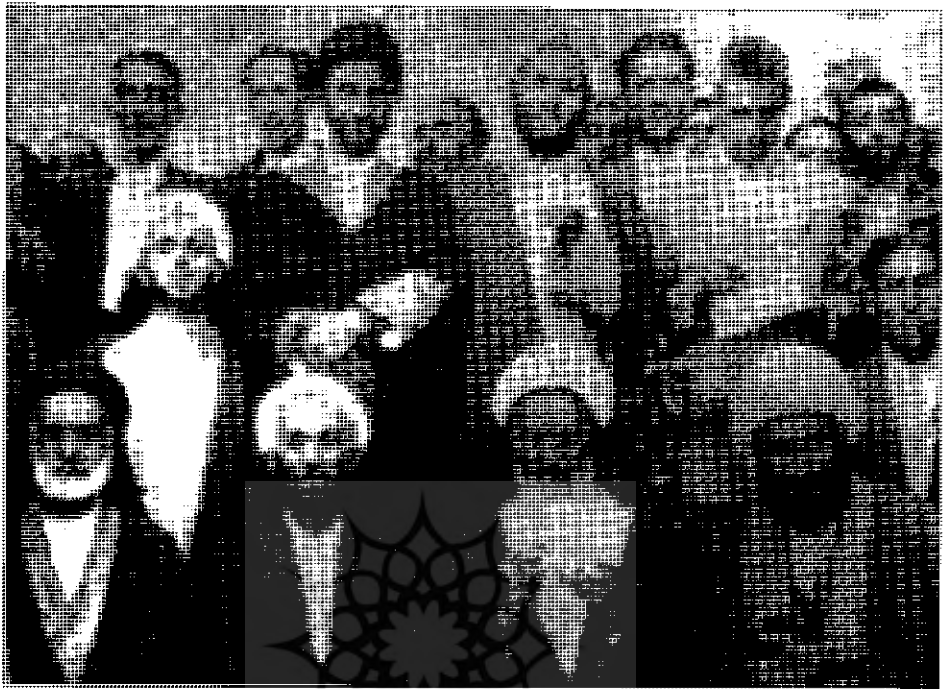
صبر بسیار بیاورد پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

□ قبل از آمدن به نهاوند چه فعالیت‌هایی داشتید؟

■ من در همدان، کرمانشاه و قم تحصیلات حوزوی در سطح رسایل و مکاسب داشتم و چون علاقه‌ام به ذکر مناقب اهل بیت (ع) بود و از صدای خوش بهره داشتم در مناسبت‌ها منبر می‌رفتم و به مداحی و ذکر می‌پرداختم و خدا را شکر می‌کنم که منبرهایم همه‌جا مورد استقبال قرار گرفته است. با چنین آمادگی‌هایی قصد سفر تبلیغی به کرمانشاه داشتم که فصل دوم زندگی‌ام در شهرستان نهاوند رقم خورد.

□ در این بیست و سه سال چه فعالیت‌هایی داشتید؟

■ بخشی از فعالیت‌هایم بحث‌های طلبگی با شخصیت‌هایی مانند شیخ علی قدوسی (آیت‌الله شهید قدوسی) بود، به خصوص در تابستان‌هایی که ایشان از قم به زادگاه خود



حضور آیت‌الله علیرادیان و آیت‌الله حیدری در بین جمعی از همشهریان و روحانیون
(از جمله سیلما قهر حسینی، نفر ایستاده)

برمی‌گشت و در حوزه‌ی علمیه می‌آمد. مدت شش سالی هم در خدمت حاج آقای یونسی در آن حوزه‌ی علمیه بودم و با سایر طلاب نیز ارتباط و مباحثه داشتم. اما بخش عمده‌ی فعالیت‌هایم - همان‌طور که قبلاً اشاره کردم - ذکر و مداحی و منبر رفتن در مناسبت‌های مذهبی بود. فعالیت دیگرم همراهی و همکاری با ایشان در تشویق مردم به احداث یا تعمیر مساجد بود و سرانجام در سال ۱۳۵۱ به قم عزیمت کردم و چندین سال به توصیه‌ی عده‌ای بزرگان و علما در آن‌جا ذاکر اهل بیت (ع) بودم. سپس به تهران آمدم و تا امروز در این‌جا هستم و در مناسبت‌ها هم چنان منبر می‌روم، و اما چند خاطره از آن سال‌ها:

۱- زمان نخست‌وزیری مصدق عده‌ای از مردم نهادند در خصوص قحطی آب در نهادند و اجحافی که زورگویان اعمال کرده بودند به مرکز شکایت کردند. چندی بعد از نخست‌وزیری عده‌ای برای بررسی شکایت به نهادند آمدند و فرماندار از قشرهای مختلف مردم دعوت کرد تا در جمع هیئت اعزامی هر نظر و پیشنهادی دارند مطرح کنند. از من هم دعوت شد. من در آن جلسه به عنوان یک شاهد بی طرف مطالبی به شعر گفتم که تأثیر گذار بود. از جمله آن اشعار این سه بیت است :

گر نهادند از ستم غرق بلا شد غم مخور	یا ز قحط آب هم چون کربلا شد غم مخور
گر فقیرانش همه مردند از جوع و عطش	شربت قندی به کام اغنیا شد غم مخور
حرفزن اخلاک، بی حرف‌ها لال اند و کر	ای عمو، مردی اگر در ازوا شد غم مخور

۲- هرگاه مسئولان شهر و متمکنین و خان‌ها به حجره‌ی حاج شیخ در مدرسه‌ی علمیه‌ی سرخیابان می‌آمدند، من از خدمت ایشان مرخص می‌شدم و با این که ایشان تأکید می‌کرد شما هم در جلسه باشید، من جلسه را ترک می‌کردم. بعدها حاج شیخ فرمود شما چون مورد اعتماد من هستی می‌توانی آنچه را مراجعه کنندگان به من می‌گویند شما هم بشنوی و در جریان باشی. من در جواب عرض کردم کسانی که خدمت شما می‌رسند مایل‌اند شما را به تهایی ملاقات کنند و من نمی‌خواهم تمایل آن‌ها را به هم بزنم. ضمن این که اگر من در خدمت شما باشم و آن‌ها مطالبی مطرح کنند، بعدها به هر دلیلی ممکن است بنده را زیر سؤال ببرند و هر اتفاقی بیفتد مرا مقصر بدانند. این توضیحات مورد تأیید حاج شیخ قرار گرفت و از من تشکر کرد.

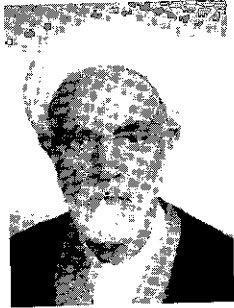
۳- یک روز حاج شیخ فرمود ما ده نفریم که برای زیارت کربلا گذرنامه گرفته‌ایم و عازم هستیم و افسوس می‌خوریم از این که برای شما این توفیق حاصل نشده است. من هم گفتم حاج آقا امیدوارم جلدّم امام حسین (ع) کمک کند و من هم به شما پیوندم. آن‌گاه به همدان عزیمت کردم و طبق دعوت و قرار قبل به مناسبت سوم شعبان (ولادت امام حسین علیه‌السلام) در آن‌جا منبر رفتم.

هنگام بازگشت به نهاوند آقای عبدالله میرزا زمانیان اطلاع داد که همه جا دنبال شما می‌گردیم. در مسجد در سرداب از طرف حاج نبی عباسی (پدر خانم زمانیان) جشنی به مناسبت ولادت امام حسین (ع) برگزار است و از شما دعوت شده که منبر بروید. من هم به فضل خدا موفق به یک مداحی پرشور و بااحساس شدم، به طوری که آقای عباسی در پایان جلسه یک جا هزینه‌ی زیارت کربلا را برایم تقبل کرد و وقتی گفتم گذرنامه ندارم، رئیس شهربانی وقت که در جلسه حضور داشت گفت تا فردا صبح آن هم آماده می‌شود! من با اشتیاق تمام، در حالی که اصغر آقا (پسر ارشد حاج شیخ) را نیز با من همراه نمودند به سوی عراق عزیمت کردم و به کاروان حاج شیخ پیوستم و گفتم عنایات حضرت اباعبدالله شامل حالم شد.

ضمناً قرار بود در کربلا هر روز یک نفر مسئولیت غذا و نظافت را به عهده بگیرد. حاج شیخ به شوخی فرمود معلوم نیست آقای حسینی به این عهد وفا کند! حدس ایشان درست بود. توضیح این که وقتی در جمع زائران حسینی ذکر مصیبت کردم، خانمی به نام «شمس اعظم بیات» از خانواده‌های معتبر و متمکن بروجرد از این‌جانب دعوت کرد در جلساتی که ایشان برگزار می‌کند شرکت کنم و سپس تقبل کرد تهیه‌ی غذا و پذیرایی از این کاروان را به عهده بگیرد و بدین ترتیب با حاج شیخ و همراهان نهاوندی هرچند روزی که در آن‌جا بودیم مشکل غذا و نظافت نداشتیم!

حجت‌الاسلام محمود (محمّنی) رجایی (متولد ۱۳۱۰ کنگاور، از مدرّسان سابق

مدرسه‌ی علمیه‌ی آیت‌الله علیمرادیان و داماد مرحوم آیت‌الله محمّدولی حیدری)



در میان علما، صاحبان علم و فضیلت و خدمت‌گزاران به جامعه، شخصیت‌هایی یافت می‌شوند که به دلایل گوناگون درخشش خاص و بیش‌تری داشته و در دوران زندگی خودشان ثمرات مهمی به جای گذارده‌اند.

آیت‌الله علیمرادیان یکی از آن ستارگان دانش و فضیلت بود که در ایام حیات پربار خویش در شهرستان نهاوند درخشید و ثمرات گوناگونی را به جای گذارد.

او در یکی از خانواده‌های اصیل و محترم نهاوند به دنیا آمد و در جوانی سال‌های زیادی در محضر استادان حوزه‌ی قم و مراجع تقلید آن زمان به کسب علم پرداخت و پس از رسیدن به مقام رفیع علم و اجتهاد و اخذ اجازات از مراجع عظام جهت خدمت به اسلام، به زادگاه خویش مراجعت نمود.

عالم عابد و زاهد فقیه ربانی حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین مرحوم آیت‌الله علیمرادیان طاب ثراه، اُسوه‌ی تقوا و اخلاق اسلامی و متعهد و شب‌زنده‌دار بود. از عالی‌ترین صفات ممتازه‌ی وی محبت و ولای کامل او نسبت به خاندان اهل بیت رسالت بود و به مراسم عزاداری محرم و صفر و برپایی دعای کمیل و ندبه اهمیت بسیار می‌داد.

استاد بزرگوار پس از بازگشت به نهاوند تا پایان عمر هم‌چنان به وعظ و ارشاد می‌پرداخت و پاسخ‌گوی استفتائات و مراجعات مردم شهر و حوالی آن بود و در حل و



جمعی از همشهریان در محضر آیت‌الله علیمرادیان (سمت راست ایشان حجت الاسلام شهید حیدری و سمت چپ حجت الاسلام رجایی است).

فصل دعاوی و رفع مخاصمات اشتغال داشت و در مدت کوتاهی در آن ناحیه ریاستی عام و شهرتی تام به دست آورد و آوازه‌ی فقاہت و فضیلتش به همه جا رسید. ایشان در امر به معروف و نهی از منکرات قدمی راسخ داشت و در حفظ حدود شرعیہ کوشش فراوان می‌کرد. استاد در زهد و بی‌اعتنایی به دنیا به مرتبه‌ای والا دست یافته بود. وضع خانه و زندگی او ساده و معمولی بود. فردی متواضع، خوش مجلس و خوش رو بود و نسبت به سادات و اهل علم و طلاب مهر می‌ورزید و از علمای معاصرش و مبلغین و واعظان اعزامی از قم تجلیل می‌کرد.

این جانب حدود سال ۱۳۲۹ در سفری که در معیت مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ جواد قائمی نهاوندی، که از فضایی حوزه قم بود، به نهاوند داشتم به زیارت استاد نائل شدم. در آن سال‌ها مدرسه‌ی علمیه‌ی ایشان تازه فعال شده بود. لذا از من دعوت فرمود که مدتی در تدریس دروس ادبیات (صرف و نحو)، منطقی و معانی بیان به طلاب جدید همکاری کنم. من هم با رغبت پذیرفتم، ضمن این که خودم نیز از محضر پرفیض ایشان در جهت تکمیل و ادامه‌ی تحصیلات (فقه و اصول، منطق و کلام) در سطح عالی بهره‌مند گردیدم.

این مدرسه‌ی علمیه گرچه کوچک و فاقد امکانات وسیع بود ولی با کوشش استاد پرخیر و برکت شده بود، به طوری که در طول مدت کوتاهی در چندین نوبت و مرحله عده‌ای طلاب بومی و جوان دروس مقدماتی حوزه و حتی سطوح اولیه را فراگرفتند و سپس جهت ادامه‌ی تحصیلات حوزوی به قم رهسپار شدند و به این ترتیب عالمان بسیاری، توانا و فاضل تربیت یافتند که بحمدالله هم‌اکنون عده‌ای از آن‌ها در سمت‌های عالی (مدرس حوزه، امام جمعه، امام جماعت، واعظ و مبلغ، قاضی، استاد دانشگاه و حتی وزیر) اشتغال داشته و دارند.

یکی از اقدامات مهم و اساسی استاد این بود که پس از دایر شدن و رونق گرفتن مدرسه‌ی علمیه، علاوه بر تربیت طلاب، بین روحانیت و اهل علم و طبقه‌ی فرهنگی (دبیران و آموزگاران) که مجذوب پاک‌ی و معنویت معظم‌له شده بودند، ارتباط متقابل برقرار کرد و عملاً وحدت حوزه و دانشگاه را هرچند در سطحی محدود، در نهاوند متحقق ساخت.

این کار نتایج و ثمرات فراوانی به بار آورد و معلمان با ایمان با معارف اسلامی بیش‌تر آشنا شده و به کسب و فراگیری علوم اسلامی پرداختند. بعضی از آن عزیزان جهت ترویج دین و مبارزه با انحرافات و مظالم طاغوتی متحمل رنج و زحمات فراوانی شدند (برای نمونه به ذکر نام چند نفر اکتفا و بسنده می‌کنم. دبیر فاضل و دانشمند مرحوم آقای اکبر شکوهی، دبیر فاضل و انقلابی آقای حاج محمدطالیان که در آن تاریخ دانش آموز بود. معلم فرهیخته و انقلابی آقای [احمد] غلامی و مرحوم حاجی اشرفی از معلمان متدین و...). دانش آموزان نیز برای رفع اشکالات دروس عربی و دینی خود و فراگیری عربی و احکام شرعی به مدرسه مراجعات زیادی داشتند.

اکنون به بیان چند واقعه و خاطره می‌پردازم:

۱- پس از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ مأمورین شهربانی به دستور رئیس خود به قصد انتقام‌گیری از مردم مبارز نهادند که در راهپیمایی‌های آن زمان علیه مظالم طاغوتی شعار داده بودند عده‌ای را به اتهام توده‌ای بودن دستگیر کردند و در زندان آن‌ها را مورد آزار و شکنجه قرار دادند.

عمل شهربانی موجب تشویش و نگرانی بستگان زندانی‌ها و مردم گردید. مرحوم آیت‌الله با مشاوره با آیت‌الله حیدری تصمیم گرفتند به نشانه‌ی اعتراض به خروج از شهر اقدام کنند. این خبر به سرعت در شهر پیچید و طولی نکشید که مردم غیور و دیندار، به خصوص هیئت‌های حسینی دوخواهران و میدان و... به پشتیبانی از روحانیت اجتماع کردند و به تظاهرات پرداختند. در نتیجه مأمورین دولت ناچار به آزاد کردن افراد بی‌گناه شدند و از سخت‌گیری‌های مغرضانه و بی‌مورد دست برداشتند.

۲- حدود سال‌های ۳۱-۳۰، بین فردی با یکی از کارمندان بانک ملی نهادند، که پیرو فرقه‌ی ضالیه‌ی بهایی بود نزاع در گرفت. شایع بود که این کارمند بانک به یکی از مقدسات دینی توهین کرده است و با شکایت حاضرین، شخص توهین کننده را جهت رسیدگی به شهربانی جلب می‌کنند.

پس از شیوع و انتشار این خبر، مردم دیندار به سرعت دست از کار و زندگی کشیدند و به حالت اعتصاب در میدان سرخیابان و داخل مدرسه‌ی علمیه اجتماع کردند و اخراج کارمند هتاک را خواستار شدند. خبر این جریان به اطلاع آیت‌الله علیمیرادیان رسید. ایشان بلافاصله در آن جمع تشریف فرما شد و با سخنرانی خود مردم را به حفظ نظم و آرامش دعوت کرد.

در این وقت اطلاع رسید که تعدادی از افراد ناباب (اراذل و اوباش) از این حادثه قصد سوء استفاده دارند و برای حمله به باغ مسکونی کارمند مزبور و غارت اموال و تعرض به افراد خانواده‌ی او آماده می‌شوند. مرحوم آیت‌الله، عالمی آگاه و بصیر و دور اندیش بود و می‌دانست که اگر نقشه‌ی شوم افراد ناباب اجرا شود مخالفین اسلام چه تهمت‌های ناروایی به دین و مؤمنین خواهند زد، لذا امر فرمود این جانب به اتفاق عده‌ای از برادران دینی از راه میان‌بر در جلوی باغ، که واقع در خارج شهر بود، حضور پیدا کنیم و مانع ورود آن‌ها بشویم.

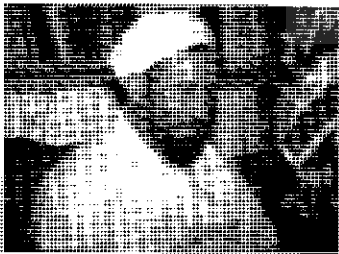
ما هم با ماشین، به موقع قبل از رسیدن افراد به خانه و باغ، رسیدیم و ضمن تشکر از ابراز احساسات دینی مردم، از طرف استاد عزیزم، با نصیحت و سخنرانی و بیان ضرر عمل هجوم به محل سکونت آن کارمند، از مؤمنین حاضر خواستم که آلت دست افراد ناباب و شرور نشوند و به خانه خود برگردند. به این ترتیب مانع ورود آن‌ها شدیم.

تدبیر استاد آگاه، عکس‌العمل خوبی به بار آورد و کارمند مزبور که تحت تأثیر نوع دوستی و دوراندیشی آیت‌الله علیمرادیان قرار گرفته بود، با اکثر افراد خانواده‌اش اسلام آوردند و در مسجد سرداب مجلس جشنی به این مناسبت برپا شد. خبر این واقعه در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات آن روزها منتشر شد.

۳- رابطه‌ی من با استاد عزیزم رابطه‌ی مرید و مرادی بود و روز به روز عشق و علاقه‌ام نسبت به آن مرد با فضیلت و پاک، با توجه به محبت و الطاف او به من، زیاد می‌شد. به طوری که از دوری‌اش رنج می‌بردم و گاهی تصور می‌کردم محبت زیاده از حد من شاید یک طرفه باشد ولی به خاطر دارم روزی ایشان وقتی از یک سفر طولانی مراجعت فرمود، ابتدا به مدرسه و حجره‌ی من تشریف فرما شد و فرمود من خیلی به یاد شما بودم و لذا اول به مدرسه آمدم و بعداً به منزل می‌روم. ایشان مدتی نسبتاً طولانی در اتاق و حجره‌ی من ماند و پس از صرف شام به خانه خودشان تشریف برد. یاد و خاطره‌ی آن شب هم‌چنان برای من شیرین و دل‌نشین است.

حجت‌الاسلام حاج شیخ احمد زمانیان (متولد ۱۳۱۸ نهاوند، نماینده‌ی اسبق در چهار

دوره‌ی مجلس شورای اسلامی)



من در سال ۱۳۳۰ در سیزده سالگی زمانی که در زادگاهم روستای جهان‌آباد نهاوند ساکن بودم همراه مرحوم پدرم به خدمت مرحوم حاج شیخ رسیدم و آن‌چنان به درس و مدرسه علاقه‌مند شدم که از آن پس زیر نظر ایشان طلبه شدم. البته این دیدار من از حاج شیخ دیدار دوم بود.

در واقع دیدار اول سبب دیدار دوم شد و آن وقتی بود که به همراه برادر بزرگم برای خواندن نماز در مسجد سرخیابان به شهر آمدم و الحق که نماز حاج آقا در آن روز، با آن طمأنینه و صوت و آهنگ دل‌نشین، شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد و این موجب علاقه‌ی بیش‌تر من به ایشان گردید و انگیزه‌ای شد تا برای بار دوم همراه پدر خدمت ایشان برسم. ناگفته نماند دیدن چهره‌ی جوان و جذاب حجت‌الاسلام محمود رجایی (داماد آیت‌الله محمدولی حیدری) نیز در آن جمع، در گرایش به طلبگی من تأثیر به‌سزایی داشت.

اکثر طلبایی که همدوره‌ی ما بودند به رحمت ایزدی پیوسته‌اند، از جمله آشیخ یوسف مولوی. از آن‌هایی که در قید حیات هستند یکی آقای محمدحسن زمانی است، (اهل کفر اش نه‌اوند) از علمای بزرگ قم که حکم قضا را از دست امام گرفت و دیگری آقای حاج علی زمانیان که اهل جهان‌آباد نه‌اوند است.

من نه ماه در محضر حاج شیخ درس خواندم و سپس برای ادامه تحصیل حوزوی به بروجرد رفتم و در همان سال‌ها، با آن‌که سن زیادی نداشتم، شیفته‌ی روش زندگی حاج آقا شده بودم و آن‌را به خوبی درک می‌کردم، از جمله: بسیار با متانت و ادب سخن می‌گفت، خیلی حساب شده و دقیق صحبت می‌کرد، از غیبت و پشت‌سرِ دیگران سخن گفتن پرهیز می‌کرد و خیلی اهل مراعات و احتیاط بود، از نظر علمی ممتاز بود.

ایشان از شاگردان حضرت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم) بود و از نظر علمی و سواد هم سطح بزرگانی چون آشیخ شهاب‌الدین (که بعدها در ملایر ساکن شد)، مرحوم آخوند ملا علی (در همدان) و آقای جبرئیلی (رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی بروجرد) بود و این بزرگواران با هم رفیق بودند، مرحوم حاج شیخ

اهمیت خاصی برای مسائل معنوی قائل بود و در مواجهه‌ی با آن‌ها یک روحیه‌ی تبعیدی خاص داشت.

پس از یک سال از اقامت من در بروجرد، آقای جبرئیلی به کربلا مشرف شد. بعد از بازگشت از زیارت، آقای جبرئیلی به همراه جمعی از طلاب بروجرد از جمله بنده برای دیدار با حاج شیخ به نهایند آمدیم و به اتفاق جمعی از همشهریان نهار را مهمان حاج شیخ بودیم. بعد از ظهر، حاج شیخ، به منظور تکریم و احترام به آقای جبرئیلی، ایشان را تا بروجرد همراهی کرد و شب را در بروجرد ماند.

به خاطر دارم فردای آن روز به اتفاق حاج شیخ و جمعی از طلاب به قبرستان بروجرد رفتیم. سر یک قبر که رسیدیم، حاج شیخ توقف کرد. تاریخ سنگ قبر به حدود ۸۵ سال پیش مربوط می‌شد. آن گاه حاج شیخ پس از اندکی تأمل، این خاطره را برایمان بیان کرد و فرمود حدود چهل تا چهل و پنجاه سال پیش، که من درس می‌خواندم با چند نفر از علما به بروجرد آمدیم. آن زمان یکی از علمای بروجرد فوت کرده بود و عده‌ای می‌خواستند به علت کم بود جا، این قبر را که بیش از سی و شش سال از آن می‌گذشت، بشکافند و آن عالم را در همین جا دفن کنند.

اما وقتی که سنگ لحد را برداشتند، با کمال تعجب، همگان مشاهده کردند آقای که در قبر خوابیده بدنش کاملاً تازه است! حتی عرق در پیشانی‌اش نشسته بود و مشاهده می‌شد که صورت او گل انداخته است! انگار که الآن او را از غسل‌خانه آورده‌اند. حتی معلوم شد ناخن‌هایش را گرفته و تنها یکی از آن‌ها را باقی گذاشته است که روز جمعه بگیرد و پیدا بود که اهل مستحبات است. این صحنه‌ی عجیب و باورنکردنی تصمیم حاضران را عوض کرد و جنازه‌ی آن عالم را جای دیگری دفن کردند و روی آن قبر را هم پوشاندند.

حاج شیخ با بهره‌گیری از این موضوع و خاطره، خطاب به جمع ما فرمود: سعی کنید کارهایتان برای خدا باشد. اگر کسی برای خدا کار کند و عملش خالص باشد، همان‌گونه که خداوند حی است، فرد با اخلاص هم حی خواهد ماند و جسدش دچار پوسیدگی و زوال نمی‌شود. من متأسفانه به علت سن کم و کم‌تجربگی مشخصات قبر و صاحب آن‌را یادداشت نکردم و بعداً هم درباره‌اش تحقیق به عمل نیاوردم. قطعاً او از اولیاء الله بوده است.

این بزرگواران (حاج شیخ، آشیخ شهاب‌الدین، آقای آخوند ملا علی و آقای جبرئیلی) همگی مجتهد بودند و علاوه بر شباهت‌های علمی از شباهت‌های ظاهری هم بهره داشتند. از جمله اندامی قوی، پر ابهت و رشید داشتند و یادآور این آیه‌ی قرآنی بودند که خداوند درباره‌ی طالوت فرموده است: «و زاده بسطة فی العلم و الجسم - آیه‌ی ۲۴۷ بقره -».

درباره‌ی جایگاه علمی حاج شیخ خاطره‌ای بیان کنم. یک روز یکی از طلبه‌هایی که از قم آمده بود و «کفایه» می‌خواند، مواجه با یک اشکال شد. خدمت حاج شیخ رسید و آن را پرسید. ایشان پس از تأمل کوتاهی با تسلط کامل مشکل وی را توضیح داد. به‌طوری که وی در تجلیل از حاج شیخ گفت ما در قم (منظور آن زمان) چنین عالمی نداریم که «کفایه» را بتواند از حفظ و بدون مطالعه‌ی قبلی تدریس نماید.

حاج شیخ علاوه بر معلومات، جذبه‌ی معنوی و روحانیت خاصی داشت. نماز خواندن ایشان خیلی با حال بود و من که از بچگی شیفته‌ی این حالات حاج شیخ بودم، مخصوصاً گفتن جمله‌ی «یا لطیف ارحم عبدک الضعیف» ایشان بر دل و جانم می‌نشست. مداومت به دعا و روضه خواندن را بسیار دوست داشت و یک انسان ولایتی به تمام معنا بود. در جوانی که صدای من خوب بود و روضه می‌خواندم مورد توجه و

علاقه‌ی ایشان قرار می‌گرفتم و بارها با آن مقام و منزلت، شاهد گریه کردن ایشان در روضه خوانی‌هایم بودم.

من احساس می‌کنم اگر ایشان در شهر بزرگ‌تری اقامت می‌کرد قطعاً به معرفیت بیش‌تر و به مقامات بالاتری می‌رسید و قدرش را بیش‌تر می‌دانستند. من این‌جا ابراز تأسف می‌کنم از این‌که چرا کم‌تر قدردان همشهریان خود هستیم و این خصلت، گویا در طول تاریخ شهرمان سابقه هم داشته است و ما از سرمایه‌های باارزش خود، آن‌طور که باید و شاید، بهره‌نگرفته‌ایم و ای بسا تنگ‌نظری‌هایی هم مزید بر علت شده است و در نتیجه به خسارات جبران‌ناپذیری نیز دچار شده‌ایم.

ساخت مسجد و مدرسه‌ی سرخیابان از جمله اقدامات شایسته‌ی آیت‌الله علیمرادیان است که با کمک مالی پدر خیرشان انجام گرفت. اگر چه مرحوم آقای حیدری هم کمک کرد، ولی کار با همت ایشان راه‌اندازی و تکمیل شد. نکته‌ی دیگر، علاقه‌ی وافر ایشان به کتاب‌های علمی به خصوص کتاب‌های خطی بود و مجموعه‌ی گران‌بهای از آن‌ها را در اختیار داشت.

من در یک کلام می‌خواهم بگویم خداوند تمام نعمت‌هایش را بر حجاج شیخ تمام کرد. او مجتهدی مسلم بود، نه آن‌که او را مجتهد بنامند یا بخوانند. در عین حال متواضع و ساده زیست بود. هر وقت به دعا می‌رفت و در جلسات روضه می‌نشست هم چون مردم عادی متواضع و خاکی بود، در حالی که شخصیتی افلاکی و عرفانی داشت. هم‌چنین خوش صدا، خوش سیما، خوش قلب و خوش نیت بود.

خصوصیت دیگرشان این بود که اگر کسی در ایشان نفوذ می‌کرد و اطمینانش را جلب می‌نمود، ایمان و اعتقاد خاصی به آن کس و یا کسان پیدا می‌کرد. در نتیجه احتمال داشت که از این حسن نیت و اعتماد وی سوء استفاده هم بکنند. من تا سال ۴۲

شاگرد ایشان بودم و همیشه وجود ایشان برایم خیر و برکت بود. پدرم وجوهات شرعی خود را به ایشان می‌داد و برادر بزرگم همیشه در نماز ایشان حاضر می‌شد. به راستی اگر ایشان در نهند حضور نمی‌داشت، من اصلاً طلبه نمی‌شدم و انگیزه‌ای نداشتم. ضمن این که رفتن به شهر دیگری، برایم امکان نداشت.

حاج شیخ، همان‌طور که اشاره کردم، از شاگردان برجسته‌ی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بود و به همین جهت سال‌ها از مشی سیاسی استاد تبعیت می‌کرد. چرا که آیت‌الله حائری آن زمان (عصر رضاشاه) که اختناق دینی زیاد بود و تصمیم به نابودی روحانیت گرفته بودند، اعتقاد داشت اسلام منهای روحانیت معنا ندارد و سیاست حوزه‌ها را در حفظ و تقویت روحانیت می‌دانست.

بنابراین طبیعی بود که مشی سیاسی استاد برای کسی که مدرّس «کفایه» و یک مجتهد مسلم است پذیرفتنی و قابل تبعیت باشد. کما این که تأسیس مدرسه‌ی علمیه و تربیت روحانیون جوان در نهند با چنین هدف و سیاستی سازگار بود. تا این که در سال‌های نزدیک به انقلاب (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷)، حاج شیخ با حضور خود در جلسات پرشور سیاسی و راهپیمایی‌های انقلابی موجب تحریک و وحدت و یک‌پارچگی بیش‌تر مردم شهرستان نهند شد.

این جانب به عنوان شاگرد ایشان، وظیفه‌ی خود دانستم این نقش مؤثر و سرنوشت‌ساز ایشان را که متفاوت با سال‌های گذشته‌شان بود در سخنرانی‌های خود یادآور شوم و با صراحت از ایشان و شهید حیدری که در حمایت و تقویت انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) به پا خاستند تجلیل کنم، که نوارهای آن هم‌اکنون موجود است.

من در این جا نقش آقای مهندس علیمرادیان را بسیار مهم و تأثیرگذار می‌دانم . ایشان با درایت و هوشیاری خود ، هم‌بستگی هرچه بیش‌تر بین اقشار مختلف مردم و روحانیت این شهرستان را فراهم ساخت .

حجت الاسلام حاج شیخ علی زمانیان (متولد ۱۳۲۰ نهاوند ، از شاگردان آیت‌الله

علیمرادیان)



هنالك الولاية لله الحق هو خير ثواباً و خير عقباً .
سوره‌ی كهف آیه‌ی ۴۴ .

در این جا لازم دانستم قبل از بیان چند جمله از شخصیت علمی و معنوی حضرت آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان رضوان الله تعالی علیه، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی فوق‌الذکر و مناسبتش با ایشان اشاره کنم .

مرحوم حاج شیخ در یکی از جلساتی که این جانب در خدمتشان بودم فرمود: «زمانی که از قم جهت انجام وظائف دینی وارد شهرستان نهاوند شدم [۱۳۲۳] ، احساس نمودم که منطقه خالی از حوزه‌ی علمیه است و برای رسیدن به این هدف نیاز به ساختن مدرسه‌ی علمیه است. ولی در این کار تردید داشتم و نمی‌دانستم توان این کار را دارم یا خیر .

موضوع را به قرآن مجید ارجاع دادم که این آیه‌ی شریفه آمد (سوره‌ی كهف آیه‌ی ۴۴: ولایت و سرپرستی از آن حضرت حق جلّت عظمته است و اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را دارد). با مشاهده‌ی این آیه تردیدم به‌طور کلی برطرف شد و

آن‌چنان امید و نوری در قلبم جلوه نمود که بلافاصله اقدام به بنای مدرسه نمودم و بعد از اتمام و راه‌اندازی آن، عده‌ای از فرزندان عزیز منطقه را جهت فراگیری علوم دینی پذیرفتم.

با این‌که من در قم سطوح عالی را تدریس می‌کردم در این‌جا امثله و شرح امثله و بقیه‌ی کتاب‌های جامع المقدمات را به آنان تدریس کردم و به فضل و کمک الهی و عنایات خاصه‌ی حضرات ائمه‌ی اطهار علیهم السلام این مکان به تدریج یکی از حوزه‌های علمی کشور گردید و برای تربیت جمعی از طلاب فاضل و شایسته و با تقوای نهانند، که تعداد آنان به ده نفر می‌رسد آماده شد.»

البته این رقم مربوط به سال‌های تا ۱۳۳۸ است و اکنون که سال ۱۳۸۳ است تعداد شاگردان و فضیای این حوزه‌ی مبارکه، که غالباً از دست پروردگان آن مدرسه‌ی علمیه هستند، به صدها نفر می‌رسد. هم‌اکنون عده‌ای از آن سروران در حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشغول به تحصیل‌اند و در مواقع تبلیغی به ارشاد و بیان احکام دین می‌پردازند.

امید است خداوند عالم همه‌ی آنان را در راه انجام وظائف دینی موفق و ثابت قدم بدارد و بهره‌ای از ثواب کارهای خیر و نیک آن عزیزان را به روح پرفروش آن عالم ربانی که مؤسس و مدرس آن حوزه‌ی علمیه و منشأ همه‌ی این آثار ارزنده بود واصل فرماید.

اینک پس از بیان این مقدمه اعلام می‌نمایم حضرت آیت‌الله علیمرادیان رحمة الله علیه یکی از چهره‌های علم و تقوا و اخلاص و دارای فضائل برجسته‌ی اخلاقی بسیاری بود که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

البته این موضوع برای کسانی که با آن فقید سعید مجالست و ارتباط نزدیک داشتند، به خصوص افرادی که افتخار شاگردی و توفیق درک محضر درس ایشان را داشته‌اند، کاملاً ثابت و مورد تأیید است.

خوش‌بختانه این سعادت و حضور در درس ایشان بیش از سه سال نصیب حقیر گردید و محصول آن مدت تلمذ و شاگردی، بیش‌تر فراگیری دوره‌ی مقدمات تا مغنی و منطق (حاشیه‌ی ملا عبدالله) و مقداری از کتاب معالم الاصول بود.

تا این که حدود دو سال پیش از رحلت حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی، قدس سره الشریف، به دستور و راهنمایی معظم‌له [آیت‌الله علیمرادیان] جهت ادامه‌ی تحصیل عازم حوزه‌ی علمیه قم شدم و تا پایان عمر پربرکت آن استاد بزرگوار، همیشه ارادت و ارتباط حقیر، خصوصاً در تابستان‌ها که به نهاوند مراجعه می‌نمودم، با حضرت استاد رحمة الله علیه برقرار بود و ادامه داشت و بیش‌تر روزها به حضورشان شرفیاب می‌شدم و از اخلاق حمیده و پسندیده‌ی ایشان کسب فیض می‌کردم و بهره‌مند می‌شدم. به راستی آن ملاقات‌های سازنده از خاطرات شیرین و فراموش‌نشدنی عمر این جانب است.

حالا به جاست تا به بعضی از صفات خوب و فضائل اخلاقی آن استاد مهربان اشاره

بکنم:

۱- توکل فوق‌العاده‌ی معظم‌له به حضرت احدیت تبارک و تعالی

۲- ارادت و اخلاص فوق‌العاده‌ی ایشان نسبت به ائمه‌ی اطهار، که در مواقع ذکر

مصیبت به وسیله‌ی خودشان و یا دیگران، چهره‌ی مبارکشان با اشک چشم و حزن و

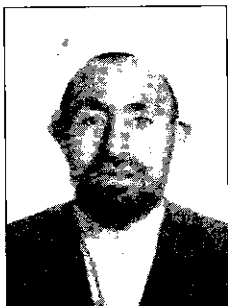
اندوه همراه بود.

- ۳- صبر و بردباری در برابر مشکلات، که همیشه با کلمه‌ی «الحمد لله علی کل حال» ظاهر و آشکار بود.
- ۴- نفوذ فوق‌العاده‌ی تربیتی ایشان، مخصوصاً از نظر جنبه‌های دینی و اخلاقی، در جلسات بر حاضران و اطرافیان تأثیر به‌سزایی داشت.
- ۵- ارتباط با عامه‌ی مردم و رسیدگی به مشکلات و گرفتاری‌های آنان، به‌ویژه به مستمندان و طبقه‌ی محروم
- ۶- احیای دعای شریف ندبه در شهرستان نهاوند و قرائت آن دعای شریف به وسیله‌ی خودشان با آن صوت دل‌نشین و گیرا و حزین
- این‌ها بعضی از محاسن و سجایای نیک زندگی آن استاد گران‌قدر بود که این جانب بیان نمودم و در پایان هم‌نشینی وی را با ائمه‌ی اطهار علیهم السلام از درگاه حضرت احدیت جلّت و علا مسئلت دارم.

حاج شیخ جعفر ساکی بابارستمی (روحانی و از شاگردان آیت‌الله علیمرادیان)

این‌جانب متولد ۱۳۰۹ ساکن روستای

بابارستم نهاوند هستم. از پانزده سالگی با حضور در درس‌های حوزه با آیت‌الله علیمرادیان آشنا شدم و در محضرشان تلمذ نمودم.



حدود ۳۵ سال بود که من علاوه بر حضور در کلاس درس استاد، در بیش تر مراسم همراه ایشان بودم و اوقات فراغتشان را معمولاً در باغ شخصی این جانب می گذرانند و اغلب با جمعی از دوستان خوب، اعم از روحانی و غیر روحانی تشریف می آورد.

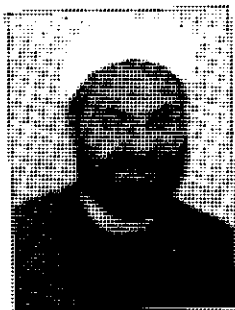
ایشان شاگردان زیادی داشت که بحمدالله بیش ترشان صاحب مدارج علمی بالایی هستند. حاج شیخ با شاگردان رفتاری بسیار پسندیده داشت و برای رفع مشکلات آنها از هیچ کوششی دریغ نمی فرمود. آن بزرگوار آثار باقیه‌ی زیادی دارند، حتی در خارج نهبانند. چنان که به همت ایشان در روستای «الف سانه لرستان» یک مسجد بنا کرد.

ایشان در حوادث ناگوار با مردم همراهی و هم‌دردی می کرد و آنها را به صبر در برابر مشیت الهی و مصائب روزگار دعوت می نمود. ایشان شخصاً در این مراسم شرکت می کرد و از مصیبت دیدگان دلجویی می نمود.

همه‌ی طبقات و اقشار مختلف شهر و روستا برایش یک سان بود. افراد ضعیف را کمک می کرد و از افراد مرفه می خواست که حق الله و حق الناس را پرداخت کنند. آن بزرگوار بسیار مردم دار بود و همواره با دوستان و آشنایان دیدار و ملاقات می کرد.

من می توانم ادعا کنم که از نظر تقوا ایشان یک انسان کامل بود و در این خصوص نیازی به توضیح بیش تر نیست. من از عموم خوانندگان این مطالب درخواست می کنم که قدر این گونه علما را در زمانی که در قید حیات هستند بدانند و از برکات وجودی آنها بیش تر استفاده کنند تا در فقدان آنان دچار تأسف و پشیمانی نشوند.

حجت الاسلام رحیم علی بخشی (متولد ۱۳۲۲ نهاوند، از شاگردان آیت‌الله علیم‌رادیان و امام جمعه‌ی ملارد کرج)



این جانب در سال ۴۱ هجری شمسی وارد مدرسه‌ی علمیه‌ی شهرستان نهاوند شدم و با آیت‌الله حاج شیخ عزیرالله علیم‌رادیان آشنا گردیدم. البته من توقف زیادی جهت تحصیل در شهرستان نهاوند نداشتم و از پاییز همان سال ۴۱ رهسپار شهرستان قم شدم و در مدرسه‌ی

حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی حجره‌ای گرفتم و تحصیلم را ادامه دادم در عین حال هر سال، در تعطیلات تابستانی و غیر آن هر وقت که برای دیدار اقوام و بستگان به نهاوند می‌آمدم خدمت ایشان شرفیاب می‌شدم و از محضرشان کسب فیض می‌نمودم.

آیت‌الله علیم‌رادیان از جهت خُلق و خُلُق و ظاهر و باطن از آراستگی خاصی برخوردار بود. شمایل پرجاذبه‌اش هر بیننده‌ای را به نظاره و ادای احترام واد می‌داشت. معنویت و تقوایش زبان‌زد خاص و عام بود. از شنیدن غیبت جداً پرهیز می‌کرد و اگر کسی سخنی، که بوی غیبت از آن می‌آمد، بر زبان جاری می‌کرد بدون اغماض به او تذکر می‌داد.

به یاد دارم یک شب ایشان به روستای ما «شعبان» در منزل پدرم حاج ابراهیم تشریف آورد و توفیق میزبانی ایشان نصیبمان شد. ایشان حدود یک ساعت قبل از اذان صبح بیدار شد و نافله‌ی شب و صبح را خواند و سپس نماز صبح را با اهل منزل به جماعت ادا نمود. این رفتار کریمانه در بین ما تأثیر به‌سزایی گذاشت و بحمدالله هنوز هم پس از سال‌ها، عشق و ارادت به ایشان در خانواده‌ی ما پابرجاست.

مقام علمی آیت‌الله علیمرادیان ممتاز بود و در علوم متعدد مخصوصاً در ادبیات عرب و فقه و اصول تبحر داشت. ایشان مکاسب شیخ مرتضی انصاری را بدون مطالعه‌ی قبلی با تسلط و بیانی شیوا تدریس می‌نمود. بنده در تابستانی که حوزه‌ی قم تعطیل بود بخشی از مکاسب محرّمه را از محضرشان تلمذ نمودم.

آیت‌الله علیمرادیان دارای تواضع و فروتنی بود و از استبداد رأی پرهیز داشت. در یکی از سال‌ها، گویا یک روز به شهادت امام باقر (ع) مانده بود، خدمت ایشان رسیدم و به ایشان عرض کردم خوب است مجلس سوگواری به یاد امام باقر (ع) برپا نمایید. فرمود آ‌شیخ رحیم مردم استقبال نمی‌کنند.

گفتم شما مجلس را اعلام نمایید تا کسی نگوید چرا برای امام باقر (ع) مجلس سوگواری برپا نمی‌شود؟ ایشان هم با تواضع و بزرگواری پذیرفت و فرمود پس منبرش را خودت برو، بنده هم قبول کردم. اتفاقاً مجلس به‌نحو بسیار خوبی برگزار گردید.

نمونه‌ی دیگر از تواضع ایشان این بود که با آن مقام علمی متمیزی که داشت از تدریس جامع المقدمات و سیوطی به طلبان جوان مضایقه نداشت و از آن لذت می‌برد.

اینک خاطراتی را که از حضرت آیت‌الله علیمرادیان به یاد دارم تقدیم می‌نمایم:
 (۱) بعد از آن‌که امام خمینی (ره) در سال ۴۲ از زندان آزاد شد و به شهرستان قم مراجعت نمود، علمای بلاد خدمت ایشان شرفیاب می‌شدند. آیت‌الله علیمرادیان نیز به محضر امام رسید و با معظم له دیدار نمود.

یک روز عصر به ما طلاب نهاوندی خبر دادند که امشب بعد از نماز مغرب و عشا امام خمینی در منزل مشهدی علی گلکار (پدر خانم حاج شیخ) واقع در یخچال قاضی به

بازدید ایشان می‌آید و از جمع ما هم دعوت شده بود که شرکت کنیم. ما هم اکثر قریب به اتفاق در منزل آقای گلکار حضور یافتیم.

اول حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به دیدن ایشان آمد و احوال‌پرسی نمود. آیت‌الله علیمرادیان نیز ضمن تشکر، ما طلاب نهاوندی را به ایشان معرفی نمود. کمی بعد امام (رض) وارد منزل شد. همه طلاب و فضلاء در مجلس از جا برخاستند و آیت‌الله علیمرادیان با جمعی از فضلا به استقبال معظم‌له رفتند.

امام در صدر مجلس در کنار حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی جای گرفت و اگرچه گفت‌وگوها به احوال‌پرسی با حاضران منحصر شد، اما فضای روحانی و معنوی آن جلسه هیچ‌گاه فراموشمان نمی‌شود و دیگر نظیرش برای من پیش نیامده است. انصافاً یک شب به یاد ماندنی بود، یادش به خیر!

(۲) به یاد دارم که گاهی این بیت را با صدا می‌خواند و زمزمه می‌کرد:

پرکاهم زین جهانِ گرد باد خود نمی‌دانم کجا خواهم فتاد!

(۳) یک‌وقتی خدمتشان بودم، فرمود اگر کسی را درنهایند سراغ داشتم که بتواند جواب گوی مسائل شرعی‌ی مردم باشد من در نهایند نمی‌ماندم.

(۴) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یک شب به اتفاق حجت‌الاسلام والمسلمین شهید حیدری و تنی چند از دوستان به دیدنشان رفتیم. ایشان خیلی خوشحال شدند و برای حضار دعا کردند.

(۵) ایشان با آن مقام و موقعیت و اُبّه‌تی که داشت خیلی شوخ و مزاح بود و اطرافیان را با بیان شیرین و طرح لطایف و ظرایف به وجد می‌آورد. خداوند روحش را شاد و او را با مقربان در گاهش قرین نماید.

حجت‌الاسلام علی‌بن‌علی‌بخشی (متولد ۱۳۲۶ نه‌اوند ، قاضی و از شاگردان آیت‌الله

علیمرادیان)



آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان از شاگردان به‌نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه‌ی علمیه قم، بود. نفس حاج شیخ عبدالکریم آن‌قدر گیرایی و اثر داشت که از شاگردان، فردی مجتهد و با تقوا می‌ساخت و اینان هر کدام ملجأ و پناه

مردم خود و شخصیتی عالم و مجتهد می‌شدند. آیت‌الله گلپایگانی، امام خمینی، مرحوم میلانی، حاج آقا روح‌الله کمالوند و شهید صدوقی از شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بودند. مرحوم حاج شیخ عزیزالله نیز از شاگردان برجسته و شاخص ایشان و یکی از استادان به‌نام حوزه‌ی علمیه قم بود.

یادم هست یک‌روز آقای حاج شیخ فرمود من در اثر یک ناشکری از حوزه‌ی علمیه قم به نه‌اوند افتادم. عرض کردم جریان چه بود؟ فرمود آن‌قدر «رسائل» و «مکاسب» و «کفایه» در قم گفتم و تدریس کردم که خسته شدم. یک‌روز گفتم کی می‌شود از این همه تدریس نجات پیدا کنم؟ سپس با افسوس فرمود گفتن این حرف همان و از قم به نه‌اوند آمدن همان و دیگر موفق نشدم به قم برگردم و آن درس و بحث را مجدداً شروع کنم. همه‌ی هم‌دوره‌ای‌های حاج شیخ اظهار می‌کردند اگر ایشان در قم می‌ماند، به یقین یکی از مراجع بزرگ در حد حاج شیخ عبدالکریم حائری و استادان دیگر خود می‌شد.

مرحوم حاج شیخ وقتی به نه‌اوند آمد، اولین کاری که کرد، تشکیل حوزه‌ی علمیه بود. ایشان توانست شاگردان عالم و فاضلی هم‌چون حاج شیخ محمد محمدی (کاویانی)،

حاج شیخ یوسف مولوی، سید محمد علی وفایی، سید محمد موسوی و فضلالی دیگری تربیت کند. شخصیت‌هایی مثل آقای یونسی، شفیع‌ی و عبدالرحیم علی‌بخشی و... از شاگردان ایشان هستند. نفس آن مرحوم هم به هر کس می‌خورد جداً او را متحول می‌ساخت. داماد فاضلی هم مثل آقای شیخ صادق شهبازی دارد که از قضات برجسته کشور است. هم چنین دارای فرزند بلند آوازه و مشهوری چون مهندس محمدحسین علیمرادیان است که همه از او به خوبی و نیکی یاد می‌کنند و منشأ آثار پربرکتی هم چون بیمارستان، ورزشگاه و غیره است.

مرحوم حاج شیخ در کنار تشکیل حوزه‌ی علمیه و تربیت شاگردانی برای خدمت به اسلام، به مجالس و محافل مذهبی، که بر اثر حاکمیت رضاخانی تعطیل شده بودند، سرو سامان و رونق خاصی داد و همشهریان خود را عمدتاً با ایمان، متعهد و متعبد بار آورد، به نحوی که در نماز جماعت‌های ایشان، چه در مسجد سرخیابان و چه در مسجد حاج خدا رحم، صفوف بسیاری در پشت سر ایشان اقامه‌ی جماعت می‌کردند.

مرحوم حاج شیخ فعالیت‌های دیگری را هم پایه‌گذاری نمود که شخصاً آن‌ها را اداره می‌کرد، از جمله:

۱) روزهای جمعه پس از اقامه‌ی نماز جماعت صبح، در منزل یکی از مؤمنین منبر می‌رفت و پس از بیان معارف و احکام اسلام، دعای ندبه را شخصاً با صدایی بسیار غرأ و گیرا می‌خواند و هنگام ذکر مصیبت برای اهل بیت، خود گریه می‌کرد؛ آن‌گاه، پس از صرف صبحانه همگی با احساساتی پاک و روحانی جلسه را ترک می‌کردند.

۲) عصرهای جمعه، حاج شیخ دعای «سمات» را با جمعی از مؤمنین در مسجد یا منازل می‌خواند. این مراسم نیز بسیار جذبه داشت.

۳) هر سال مرحوم حاج شیخ با آن نفس گیرایی که داشت از شب اول ماه رجب تا شب آخر ماه شعبان، بعد از نماز جماعت مغرب و عشا در مسجد حاج خدارحم منبر می‌رفت. این مسجد در طول این دو ماه از مؤمنین پر می‌شد و مشتاقانه به سخنان ایشان گوش می‌دادند و با دل و جان گفته‌های ایشان را خریدار بودند.

این جانب سعی می‌کردم در همه‌ی شب‌های ماه رجب و شعبان پای منبر ایشان باشم. اگر یک شب محروم می‌شدم، احساس خسارت و زیان می‌کردم. آن مرحوم در منبر سبک خاصی داشت و آیات و روایات را به تناسب و با بیان داستان و تاریخ، آن‌چنان تحلیل و تفسیر می‌فرمود که کم نظیر بود. افسوس که در آن زمان در نهان امکاناتی از نوع ضبط صوت در اختیار نبود و یا به کار گرفته نمی‌شد. اگر آن سخنان ضبط می‌شد، امروز گنجینه‌ای ارزشمند در اختیار داشتیم و شخصیت علمی و فقهی آن مرحوم بیش‌تر شناخته می‌شد.

۴) مرحوم حاج شیخ پس از آن که مردم را در طی دو ماه رجب و شعبان برای ورود به ماه رمضان آماده می‌کرد، دیگر در ماه رمضان منبر نمی‌رفت و سعی می‌کرد از فضیلتی قم استفاده کند و شخصاً تا آخر منبر آنان حاضر می‌شد و مجلس را با حضور خود رونق می‌داد.

۵) مرحوم حاج شیخ ظهرهای ماه رمضان در مسجد جامع شهر (مسجد امام حسن علیه‌السلام)، در حالی که مملو از جمعیت می‌شد، نماز می‌خواند و مردم مؤمن از شهر و دهات با شرکت گسترده‌ی خود در نماز جماعت، صحنه‌های باشکوهی را به نمایش می‌گذاشتند.

۶) مرحوم حاج شیخ در شب‌های احیای ماه مبارک رمضان حال و هوای خاصی داشت. قبل از برگزاری مراسم شب قدر، چندین شبانه‌روز نماز قضا می‌خواند، سپس منبر

می‌رفت و در فضایی پر از جمعیت، شب قدر را با معنویت بی‌نظیر و خالصانه احیا می‌کرد. هنوز لذت روحانی آن شب‌ها در ذائقه‌ها مانده است.

(۷) مرحوم حاج شیخ برای مبانی دینی و اعتقادی اهمیت خاص قائل بود؛ از این رو برای سامان‌دهی و رونق بخشیدن به مجالس و محافل مذهبی و به خصوص مجالس عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) برنامه‌های درازمدت داشت؛ به نحوی که هر ساله در ماه‌های محرم و صفر در تمام مساجد و حسینیه‌ها و حتی در منازل شخصی مجالس روضه و منبرهای تبلیغ و ترویج اسلام برقرار می‌شد. در طول این دو ماه تعداد زیادی از فضیلتی قم به دعوت ایشان به نهند می‌آمدند تا مردم را نسبت به مبانی و احکام اسلام آشنا سازند. ضمناً بهترین‌ها را در این دو ماه به مسجد حاج خدا رحم دعوت می‌کرد تا پس از اقامه‌ی نماز جماعت، به منبر روند. خود آن مرحوم هم تا آخر حضور داشت. واقعاً آن شب‌ها، آن مؤمنین و آن منبری‌ها کم نظیر و شاید بی‌نظیر بودند و پس از آن مردم نهند از چنین مجالس پرباری محروم گردید.

(۸) مرحوم حاج شیخ علاوه بر اداره‌ی حوزه‌ی علمیه و سامان‌دهی مجالس و محافل مذهبی شهر نهند، به شرحی که گذشت، رابطه‌ی بسیار گرمی هم با مردم روستاها داشت، به نحوی که تمام مردم دهات ایشان را ملجأ و پناه خود احساس می‌کردند و با تمام وجود به ایشان عشق می‌ورزیدند و از ایشان با احترام و قداست نام می‌بردند و با طیب خاطر تمام وجوه شرعی‌ی خود را به ایشان می‌دادند و در همه‌ی امور مذهبی و حتی اجتماعی و خانوادگی با آن مرحوم مشورت می‌کردند و تابع رهنمودهای ایشان بودند.

آن مرحوم در ماه‌های رمضان و محرم با دعوت از بزرگان روستاها، آنان را به نحوه‌ی برگزاری جلسات ارشاد می‌کرد و وعظی را به ایشان معرفی و به روستای آنان اعزام

می‌فرمود. همه‌ی مردم شهر و روستاهای نهاوند به مرحوم حاج شیخ نگاه خاصی داشتند و وجود ایشان برای همه پشوانه‌ی امنیت و آرامش بود.

این‌ها نمونه‌هایی از اقدامات ارزشمند حاج شیخ عزیز در شهرستان نهاوند بود.

مرحوم حاج شیخ شخصاً به مؤمنین سرمی‌زد و ارتباطشان را با مردم حفظ می‌کرد؛ مردم هم به برکت این حُسن خلق و ارتباط‌های صمیمی حاج شیخ، قویاً به مذهب گرایش پیدا کرده بودند، به نحوی که «اسلام» در چشمانشان بسیار جاذبه داشت و به آن عشق می‌ورزیدند. آن مرحوم به روستاها هم سرمی‌زد و در مجالس و محافل آنان شرکت می‌فرمود. مردم روستا هم مثل نگین انگشتر با عشق و علاقه گرداگرد ایشان اجتماع می‌کردند و وجود ایشان را در روستا باعث خیر و برکت و آبرو و افتخار می‌دانستند. یادم نمی‌رود که آن مرحوم حدود یک‌ماه در روستای ما (شعبان) و بیش‌تر هم در خانه‌ی ما بود. مردم شعبان آن‌مدت را از بهترین ایام خود می‌دانند و هنوز هم با عشق و علاقه و خاطراتی خوش از آن‌روزها یاد می‌کنند. در آن ایام همه‌ی مردم و به خصوص پیرمردان هر روز و شب گرداگرد ایشان جمع می‌شدند و لحظه‌ای ایشان را تنها نمی‌گذاشتند. برای میزبانی از ایشان بر هم سبقت می‌گرفتند و آخر هم به بسیاری نوبت نرسید.

مرحوم حاج شیخ چند روزی از نهارند خسته شده بود و به قم رفت؛ در آن ایام بنده در یکی از حجره‌های مدرسه‌ی فیضیه اقامت داشتم. آن مرحوم هر عصر به حجره‌ی بنده تشریف می‌آورد. تشریف فرمایی ایشان واقعاً موجب فخر و مباهات حقیر بود؛ همه‌ی

فضلاهی نهاوند هر عصر تشریف می‌آوردند و هیچ روزی نبود که ایشان را تنها بگذارند. ایشان پس از شرکت در نماز جماعت مدرسه‌ی فیضیه به امامت مرحوم آیت‌الله اراکی، به منزل پدر خانمشان می‌رفت.

یادم نمی‌رود که یک شب حضرت امام (رض) و مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی در منزل پدر خانم حاج شیخ برای دیدن ایشان تشریف آوردند و ما طلاب نهاوند هم در آن شب در آن جلسه حضور داشتیم. آن جلسه آن قدر خودمانی و با صفا بود که هنوز هم یکی از بهترین خاطره‌های خوش و بی‌نظیر عمرمان به حساب می‌آید؛ آیت‌الله نجفی شوخ طبع بود و چون به امام علاقه‌ی خاص داشت سعی می‌کرد با بحث‌های خودمانی و صمیمی، امام و آن جمع دوستانه را شاد و مسرور سازد. واقعاً مجلس با حضور امام با آن متانت و سنگینی و در محضر آیت‌الله نجفی، آن قدر با عظمت و با صفا و خوش بود که دوست نداشتیم هیچ گاه به پایان برسد.

مرحوم آیت‌الله گلپایگانی هم با دید خاصی به مرحوم حاج شیخ نگاه می‌کرد و احترام ویژه‌ای برای ایشان قائل بود. یادم هست در سال ۱۳۴۰ بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، بنده و آقای وفایی برای ادامه‌ی تحصیل به قم رفتیم. شنیده بودیم حضرت آیت‌الله گلپایگانی برای تحصیل طلاب در خیابان تهران، مدرسه‌ای ساخته است.

یک روز عصر به اتفاق، به محضر ایشان شرفیاب شدیم و از محضرشان حجره خواستیم. آقا پرسید از کدام شهر هستید؟ عرض کردیم از شهرستان نهاوند. فرمود مگر حاج شیخ عزیزالله تشریف ندارند که شما به قم آمده‌اید؟ عرض کردیم چرا. فرمود قدر

ایشان ناشناخته است و حیف که کم‌تر از ایشان استفاده می‌شود. آن‌گاه از مقام علمی و معنوی آن مرحوم بسیار گفت.

هر وقت مرحوم حاج شیخ به قم تشریف می‌آورد، بدون استثنا علما و مراجع عظام قم مثل امام خمینی، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله نجفی، آیت‌الله اراکی و دیگر بزرگان به دیدنشان می‌رفتند و ما احساس می‌کردیم که شخصیت حاج شیخ یک شخصیت مافوق است و همه‌ی مراجع به فضل و تقوا و شخصیت برجسته و والای ایشان تصدیق دارند و به ایشان احترام فوق‌العاده می‌گذارند؛ به‌خصوص مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید احمد خوانساری که ایشان مرحوم حاج شیخ را شخصیتی بی‌نظیر می‌دانست.

باری چون مردم نهاوند از نبود حاج شیخ در آن ایام به شدت رنج می‌بردند و احساس کمبود می‌کردند و نگران بودند از این که مرحوم حاج شیخ، نهاوند را برای همیشه ترک گفته، گروه گروه به قم می‌آمدند و پیش علما و مراجع می‌رفتند و شفاعت می‌خواستند تا آن مراجع از آقای حاج شیخ بخواهند به نهاوند برگردد و مردم را تنها نگذارد.

یادم نمی‌رود که در بازگشت حاج شیخ به نهاوند، چندین اتوبوس تا قم آمدند و به تدریج مردم اضافه شدند تا به ملایر رسیدیم. استقبال مردم و علمای ملایر از مرحوم حاج شیخ بی‌سابقه بود. ابتدا به منظور تجلیل و احترام، ایشان را به یکی از مساجد شهر بردند و یکی از علما به منبر رفت و در وصف و منقبت حاج شیخ سخن گفت. سپس تا دوراهی نهاوند حاج شیخ را بدرقه کردند.

جمعیت زیادی از مردم نهاوند نیز تا دو راهی نهاوند به استقبال آمده بودند. ازدحام جمعیت به قدری بود که مرحوم حاج شیخ از سرگردنه‌ی نهاوند به بعد نتوانست با ماشین وارد شهر شود و ناگزیر پیاده در میان انبوه جمعیتی که شاید هرگز نظیرش مشاهده نشده‌است، به شهر رسید و وارد مدرسه (حوزه‌ی علمیه‌ی سرخیابان) شد. جمعیت که با قربانی کردن گاو و گوسفند فراوانی به هنگام ورود حاج شیخ، ارادت خود را به ایشان ابراز می‌کردند، هم‌چنان تا پاسی از شب گرداگرد ایشان بودند و به راحتی حاضر نمی‌شدند جلسه را ترک کنند. در این دیدار باشکوه، مداحان شعر می‌خواندند و مردم به احترام ایشان صلوات می‌فرستادند. آن شب برای مردم شبی فراموش نشدنی و خاطره‌انگیز شد.

رمز موفقیت و محبوبیت مرحوم حاج شیخ این بود که همه جا با مردم بود و در غم‌ها و شادی‌های آنان حضور داشت و هرگز مردم را رها نمی‌کرد. از جمله در مناسبت‌هایی مانند عید نوروز که مردم به دیدن یک‌دیگر می‌روند، مرحوم حاج شیخ رسماً می‌نشست و مردم دسته دسته به زیارت ایشان می‌رفتند و از ایشان عیدی می‌گرفتند و آن مرحوم با چهره‌ای شاد و گشاده از همه‌ی طبقات استقبال می‌کرد و متقابلاً تبریک می‌گفت و عملاً نقش رهبری و هدایت شهر را به عنوان یک روحانی مسئول ایفا می‌کرد و مردم نیز با حضور ایشان، لحظه‌ای احساس خلأ نمی‌کردند.

به دلیل وجود چنین محسنات اخلاقیِ مرحوم حاج شیخ، مذهب و روحانیت در نهاوند و روستاهای اطراف آن - در مقایسه با سایر شهرهای منطقه - رواج و رونق بیش‌تری گرفت و هنوز هم آثار آن باقی است.

مرحوم حاج شیخ به ضعفا و مستضعفین بسیار کمک می‌کرد. به‌طوری‌که برای آنان دفتر مخصوص داشت و نام خانواده‌های مستضعف، اعم از شهری و روستایی، در آن ضبط می‌شد. برای آنان یا ماهانه مبلغی می‌فرستاد و یا شخصاً به آنان تحویل می‌داد. در ایام زمستان هم زغال تهیه می‌کرد و به محتاجان می‌داد.

نکته‌ی دیگر این‌که مرحوم حاج شیخ از حافظه‌ای بسیار قوی برخوردار بود. به‌طوری‌که در ایام تابستان که بنده و فضلالی همشهری به نهاوند بر می‌گشتیم، از معظم‌له درخواست می‌کردیم بخشی از «کفایه» و یا «مکاسب» را برایمان تدریس کند و ایشان بدون پیش مطالعه - زیرا در اثر سردرد دیگر کم‌تر می‌توانست مطالعه کند - از حفظ، همه‌ی مطالب را با بهترین بیان، تفسیر و تحلیل می‌فرمود. این تسلط علمی و حافظه‌ی قوی برای همه‌ی ما اعجاب‌انگیز بود.

فضلا و علمای نهاوند نیز برای مرحوم آقای حاج شیخ احترام خاص قائل بودند؛ فضلالی برجسته‌ای مثل مرحوم آیت‌الله شهید قدوسی و آیت‌الله شهید علی حیدری، هر وقت به نهاوند باز می‌گشتند برای ادای احترام حتماً به دیدن مرحوم حاج شیخ می‌آمدند.

یادم نمی‌رود یک‌روز آیت‌الله شهید قدوسی در بین جمعی از فضلا فرمود قدر حاج شیخ ناشناخته است و ما کم‌تر شخصیتی مثل ایشان را با این خصائص و فضائل داریم. مرحوم حاج شیخ هم برای طلاب و فضلا احترام و عظمت خاصی قائل بود و هرگز به طلبه‌ای بی‌اعتنایی نمی‌کرد و تأکید داشت به‌خصوص در انظار مردم شأن و حرمت آنان حفظ شود و هم به مردم سفارش می‌کرد نسبت به آنان این چنین باشند.

در یکی از روزهای آخر عمرشان که قدری کسالت داشت، برای دیدن ایشان از قسم به نهند آمدم؛ وقتی برای عیادت وارد منزلشان شدم، دیدم تنها روی تختی چوبی، در نهایت سادگی و بدون تشریفات استراحت می‌کند. حاج شیخ تا بنده‌ی حقیر را دید، خواست از جا بلند شود که مانع شدم و بی‌اختیار روی پاهای ایشان افتادم و در حالی که گریه می‌کردم دست و پای ایشان را بوسیدم، ایشان هم دستی به سر و صورت حقیر کشید و دیدم ایشان هم گریه می‌کند.

من به سبب ارادت و عشق وافر که به ایشان داشتم، در حدّ تالی تلو معصوم به ایشان نگاه می‌کردم و از این که شخصی عظیم و پدر بزرگی مثل ایشان را در بستر بیماری می‌دیدم، قلبم آتش می‌گرفت و تاب تحمل نداشتم. آن‌گاه از محضرشان خواستم مرا نصیحت کند. ایشان به سختی بلند شد و تکیه‌زد و به من مطالبی فرمود که هم‌چنان آویزه گوش و جانم شد و همواره با آن سخنان زندگی می‌کنم. بعد فرمود «من برای طلاب و آینده روحانیت نگران و شدیداً در هراس هستم. آقایان از همین حالا (آن ایام، اوائل انقلاب بود و بعضی‌ها تندروی‌هایی می‌کردند) به جای حمایت از یک‌دیگر

به جان هم افتاده‌اند و از سر بعضی عمامه بر می‌دارند و یک‌دیگر را در چشم دوست و دشمن خوار می‌سازند و مورد شماتت قرار می‌دهند. این کارها به صلاح دین و دنیای آنان نیست و دشمنان از تضعیف روحانیت شاد می‌شوند؛ لذا نباید به عیب‌جویی یک‌دیگر پردازند و اختلاف ایجاد کنند.

امروز باید از کوچک و بزرگ و فاضل و غیر فاضل، این انقلاب و حکومت را که به نام اسلام به پا شده است حفظ کنند. ما باید با چشم پوشی از بعضی ضعف‌های افراد، همه را به سمت یاری اسلام و تقویت حکومت اسلامی بکشانیم، نباید یک‌دیگر را طرد کنیم و افراد را از نظام دل‌سرد و دل‌خور سازیم، بلکه باید با چشم‌پوشی حکیمانه همه را به اسلام و حکومت و به روحانیت دلگرم نماییم.

دل‌سرد کردن افراد ولو یک نفر به خصوص اگر آن فرد اهل دین باشد و به ویژه، اگر روحانی‌ملبس باشد، خطری عظیم برای آینده اسلام و روحانیت است و برای جامعه و حکومت زیان‌آور و پرخطر خواهد بود و یک‌نوع دشمن‌تراشی است.

آری مرحوم حاج شیخ عمری را در خدمت به اسلام و مسلمین و روحانیت گذرانند و هم‌چون حاج شیخ عبدالکریم حائری و آیت‌الله بروجردی تمام هم و غمش عظمت و شکوه اسلام و مسلمین و روحانیت و مؤمنین بود و آنی از این هدف غفلت نورزید و تا این بزرگان حکیم و عالم و فرزانه بودند واقعاً اسلام و دین و روحانیت از شکوه و عظمت خاصی برخوردار بود.

آری همان‌طور که قرآن شریف عزت و عظمت را برای خدا و رسول و مؤمنین می‌داند و می‌فرماید «العزة لله و لرسوله و للمؤمنین» مراجع بزرگی هم چون حاج شیخ عبدالکریم حائری و آیت‌الله بروجردی و امام خمینی واقعاً به اسلام و رسول و مؤمنین عزت دادند و به‌خصوص شأن و جایگاه ملت با ایمان را حفظ کردند و اجازه ندادند مؤمنین در مقابل بیگانگان خوار و ذلیل گردند.

سیره‌ی این بزرگان توصیه‌ای به مسئولین امروز نیز هست که برای مقام و موقعیت چند روزه دنیا علما و مؤمنین را خوار نکنند که اقدامی بر خلاف قرآن و سیره‌ی امامان و مراجع عظیم‌الشان اسلام است و به نفع اسلام نخواهد بود. دشمنان از این که مؤمنین ولو یک مؤمن و به‌خصوص علمای دین ولو یک عالم در چشم مردم خوار و بی‌مقدار گردد، لذت می‌برند و جشن می‌گیرند! با افسوس باید گفت:

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است

واقعاً مرحوم حاج شیخ عزیزالله هدفی جز تقویت اسلام و روحانیت نداشت. یادش به خیر و روحش شاد باد و خداوند بر درجاتش آن‌اَ فَا نَأْیِفْزَایِد و ما را نیز توفیق خدمت به اسلام و مسلمین و عاقبت به خیری عنایت فرماید.

من پس از آن، دیگر حاج شیخ را ندیدم، ولی خدا می‌داند که همه‌ی عمرم را با حاج شیخ می‌گذرانم و تصویر ایشان از مقابل چشمانم محو نمی‌گردد. باشد که خدا ما را هم با آن بزرگوار محشور فرماید، ان‌شاءالله.

حجت‌الاسلام حاج شیخ امرالله گیوی (متولد ۱۳۳۲ نهانند، رئیس دانشکده‌ی علوم

قرآنی تهران)



اولین باری که توفیق دیدار حضرت آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان را پیدا کردم، زمانی بود که ایشان از سفر حج برگشته بودند و مردم به زیارت او می‌رفتند. من در آن سال شاید در کلاس چهارم یا پنجم ابتدایی درس می‌خواندم.

وقتی که از سر کوچه‌ی محل سکونت ایشان رد می‌شدم، دیدم عده‌ای از مردم به خانه‌ای وارد می‌شوند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند آقا از زیارت خانه خدا آمده و مردم به زیارت او می‌روند.

من هم همراه مردم وارد خانه شدم. دیدم یک روحانی بسیار نورانی و خوش سیما روی تشکی نشسته و مردم می‌روند دست او را می‌بوسند و در گوشه‌ای از اتاق می‌نشینند. من هم جلو رفتم. دست آقا را بوسیدم و در گوشه‌ای نشستم و محو تماشای ایشان شدم. گویی همین دیروز بود. از مردم با چای و گز پذیرایی می‌کردند در این بین یک روحانی وارد اتاق شد و با آقا احوال‌پرسی کرد و کنار او نشست. او مرحوم حاج شیخ محمدولی حیدری، دیگر عالم شهر بود. بنده در همان عالم کودکی وقتی به این دو عالم نگاه می‌کردم هاله‌ای از نور را دور عمامه‌ی آن دو مشاهده می‌کردم.

بعدها که وارد دبیرستان شدم در طول سال، صبح‌های جمعه، آقا را در مراسم دعای ندبه که در خانه متدینین شهر برگزار می‌شد زیارت می‌کردم. دعای ندبه با صبحانه‌ی

مختصری که صاحب خانه آماده می‌کرد شروع می‌شد. سپس مرحوم حاج شیخ منبر می‌رفت و با بیان گرم خود مردم را برای خواندن دعای ندبه آماده می‌کرد. سخنانش دلچسب و دلنشین بود. ایشان قدری از دعا را می‌خواند، آن‌گاه ادامه‌ی دعا توسط آقایان شیخ جلیل بحیرایی و شیخ عبدالله سیفی خوانده می‌شد. در پایان هم دعای ختم مجلس را خود عهده دار می‌شد.

حاج شیخ در ماه مبارک رمضان هم هر روز نماز ظهر و عصر را در مسجد امام حسن علیه‌السلام (مسجد جامع) اقامه می‌کرد و بنده سعی می‌کردم هر روز در ماه مبارک رمضان در نماز ایشان حاضر شوم. معظم‌له از وعاظ و گویندگان مذهبی دعوت می‌کرد تا بعد از اقامه‌ی جماعت ظهر و عصر در مسجد منبر بروند.

خاطره‌ای شیرین:

در سال ۱۳۴۸ شمسی در ماه مبارک رمضان، حاج شیخ یکی از روحانیون قم را به نام حاج شیخ قدرت‌الله نجفی دعوت کرده بود تا در مسجد امام حسن علیه‌السلام منبر برود. ایشان بعد از اقامه نماز جماعت ظهر و عصر هر روز در همان مسجد منبر می‌رفت. یک روز روی منبر خطاب به مردم نهادند فرمود: بحمدالله شما نهادنی‌ها در حال حاضر دو روحانی بزرگوار، یکی حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان و دیگری حاج شیخ محمد ولی حیدری در شهر دارید و اگرچه از دهات و روستاهای نهادند افرادی به حوزه‌ی علمیه رفته و مشغول تحصیل هستند ولی در حال حاضر کسی از شهر نهادند طلبه نشده است. بنابراین خدای نکرده اگر این دو عالم شهر از دنیا بروند شهر شما

بی عالم می شود. ای مردم سعی کنید بجه‌هایی که دارید و با استعداد هستند به قم بفرستید تا طلبه شوند و در آینده شما را ارشاد کنند.

بنده در آن زمان سال سوم دبیرستان را می گذراندم و در دبیرستان کورش کبیر درس می خواندم. وقتی این سخن را از آقای نجفی در بالای منبر شنیدم به فکر فرو رفتم به خانه که آمدم در کاغذی نوشتم: آقای نجفی اگر من بخواهم طلبه بشوم چه کار باید بکنم. لطفاً زیر نامه بنویسید. آن گاه نامه را به دست پدرم دادم و گفتم لطفاً این نامه را فردا به دست آقای نجفی بدهید و به پدرم نگفتم در نامه چه چیزی نوشته‌ام. پدرم هم از من سؤال نکرد که نامه چیست؟

وقتی آقای نجفی خواست از پله‌ی اول منبر بالا برود پدرم نامه را به او داد. آقای نجفی نامه را خواند و یک تبسمی کرد و با پدرم صحبتی کرد. بعد از منبر من از پدرم سؤال کردم، آقای نجفی چه گفت؟ پدرم فرمود آقا گفت: نوشتنی نیست من باید فرزند شما را ببینم و حضوری با او صحبت کنم و به او بگویم چگونه می تواند طلبه بشود.

قرار شد همان روز آقای نجفی، که در منزل یکی از دبیران متدین نهادند به نام آقای غلامی^۱ سکونت داشت، بنده را بپذیرد. من هم طبق قرار با پدرم به خانه‌ی آقای غلامی رفتم و با سخنان کوتاهی که آقای نجفی بیان کرد، آن چنان شیفته‌ی درس طلبگی شدم

۱ - آقای احد غلامی از جمله فرهنگیان متدین و فعال و انقلابی نهادند است که در زمان طاغوت به سبب فعالیت‌های مذهبی و همکاری با گروه انقلابی ابوذر به همراه آنان دستگیر و زندانی شد و قبل از انقلاب از زندان آزاد گردید. (فرهنگان)

که پس از ماه مبارک رمضان در حالی که مشغول امتحان ثلث اول بودم، درس دبیرستان را رها کرده به قم رفتم و در مدرسه‌ی مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی مشغول درس طلبگی شدم. بنابراین طلبگی بنده با یک واسطه مرهون اقدامات ارزشمند مرحوم حاج شیخ است. من بعدها در هر فرصتی که پیش می‌آمد از سخنان دلنشین آقا استفاده می‌کردم و ایشان هم همیشه به بنده لطف داشت و مرا مورد تفقد قرار می‌داد.

حاج شیخ از نظر علم و دانش یکی از استادان بزرگ حوزه محسوب می‌شد و در واقع ایثار و از خود گذشتگی کرد که حوزه‌ی علمیه‌ی قم را رها کرد و به نهایند آمد. ایشان در نهایند منشأ کارهای بسیار ارزشمندی شد و ارشاد و هدایت مردم را عهده‌دار گردید. اگر حاج شیخ به نهایند نمی‌آمد قطعاً در قم یکی از مراجع مسلم تقلید می‌شد ولی همه را رها کرد و از باب «لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم»^۱ به نهایند آمد و با همه‌ی تلخی‌ها و شیرینی‌های آن ساخت و اینک در جوار رحمت الهی از نعم بهشتی برخوردار است. رضوان الله تعالی علیه.

من از خداوند منان برای ایشان علو درجات خواهانم و امیدوارم فرزندان و نوه‌های ایشان در ادامه‌ی فعالیت‌های تبلیغی پدر کوشا باشند و حداقل یکی از نوه‌های ایشان به حوزه‌ی علمیه رفته و با طلبه شدن و درس خواندن چراغ علم دین را در خانواده‌ی بزرگ علیمرادیان روشن نگاه دارد. فرصت را مغتنم شمرده از اقدامات بهداشتی، ورزشی و فرهنگی که توسط فرزند ایشان جناب آقای مهندس محمدحسین علیمرادیان در نهایند انجام می‌شود تشکر می‌کنم.

حجت‌الاسلام محمد محمد محمدی (متولد ۱۳۰۲ نهاوند، سرپرست فعلی حوزه‌ی علمیه‌ی

نهاوند)



«نام بنده در شناسنامه مالک کاویانی است و متولد سال ۱۳۰۲ هستم. اما مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان استادنا الاعظم، در سال‌هایی که خدمتشان تلمذ می‌کردم مرا «محمدی» صدا می‌کرد. بنابراین به «محمد محمدی» مشهور شده‌ام.

زادگاهم قریه‌ی انوج ملایر است. در سال‌های طفولیت دو سال درس فارسی و قرآنی پیش مرحوم میرزا هادی بروجردی خوانده‌ام و سه سال درس مقدماتی عربی پیش مرحوم حجت‌الاسلام شیخ حسین انوجی.

آیت‌الله علیمرادیان در نهاوند نماینده و نایب تام‌الاختیار حضرت آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری بودند. هم‌چنین نایب آیت‌الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی و محل اعتماد و هم‌درس مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی بود.

هر وقت که ایشان به قم مشرف می‌شد، آقایان به دیدن ایشان می‌آمدند و وقتی که ایشان به رحمت ایزدی پیوست، شنیدم که آیت‌الله مرعشی نجفی فرموده بود: یک عالم در غرب کشور بود، افسوس که او هم مرحوم شد.

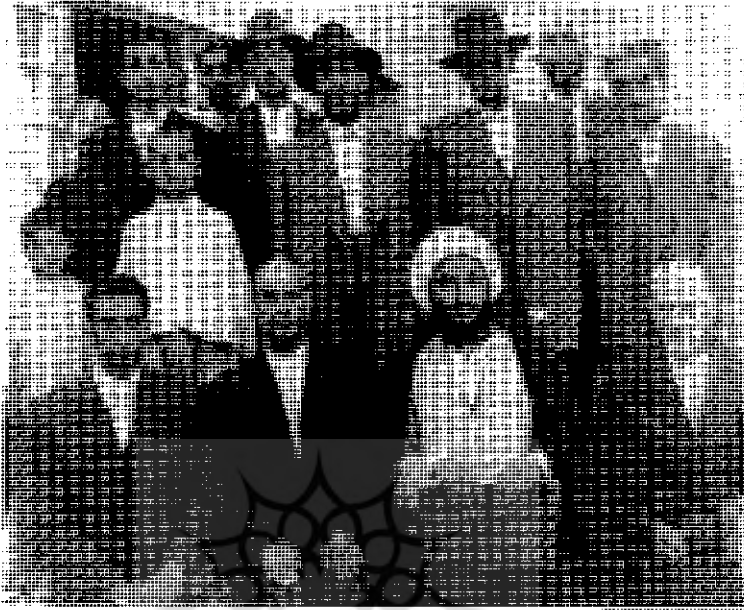
هم‌چنین از شخص معتمدی شنیدم آن شبی که حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی مرحوم شده بود، مرحوم حاج شیخ در میان حیات نهاوند قدم می‌زد و می‌گفت: «انا لله و

انا الیه راجعون». سبب استرجاع را پرسیدم. فرمود: جنازه‌ی آقای بروجردی را به آسمان بردند.

ایشان در خلال چهل سال فعالیت علمی و اسلامی و خدمت به مردم، عالم مطلق نهبوند بود و در بیان اسلام و امامت و احکام و مسائل دینی به مردم و در تدریس به طلاب اهتمام می‌ورزید.

در بیان خصوصیات اخلاقی ایشان همین بس که هر کس پیش ایشان می‌آمد و از دیگری صحبت به میان می‌آورد، خودم بودم و کراراً شنیدم که می‌فرمود، حرف خودمان را بزیم و اجازه نمی‌داد که در محضرش از کسی غیبت شود.

در حوادث و گرفتاری‌ها مثل کوه محکم و صبور بود. دو قضیه من باب نمونه که یکی را خودم دیدم و یکی را شنیده‌ام، نقل می‌کنم. اول این که در زمان طاغوت که بنده این جا درس می‌خواندم یک افسر در ماه رمضان علنی روزه خورده بود. آقا اصغر (پسر بزرگش که مرحوم شده است) آن افسر را نهی کرده بود. آن مأمور هم یک سلی به آقا اصغر زد. یک مرتبه شهر تعطیل شد. خلاصه مسئولان وقت آمدند و از ایشان (آقا اصغر) خواهش کردند تا افسر را بخشید. دوم این که یک‌بار به خود ایشان توهین شده بود، شهر خبر شد و همه، تجار، بازاریان، معتمدین محل و سایر مردم از کار دست کشیدند و همه جا تعطیل شد. اما حاج شیخ مردم را به صبر و آرامش امر نمود و ماجرا به خوبی فیصله یافت.



آیت الله علیمرادیان مورد احترام همه ی اقشار مردم نهانند بود (نفر سمت چپ نشسته مرحوم
اصغر علیمرادیان فرزند ارشد ایشان بود).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حجت الاسلام عباس علی مغیثی (امام جمعه ی نهانند)

این جانب در فروردین ۱۳۶۱، یعنی تقریباً یک ماه
قبل از رحلت آیت الله علیمرادیان، به سمت امامت
جمعه ی نهانند منصوب و در این شهر مستقر شدم.
بنابراین تنها یک بار، که متأسفانه برای اولین و آخرین
بار بود، خدمت آن بزرگوار رسیدم.



در عین حال همان یک جلسه برایم آموزنده بود و مقام علمی و عظمت روحی آن مرد بزرگ این جانب را تحت تأثیر قرار داد. وجود شخصیتی با آن مقام علمی و سن بالا را در شهرستان نهند برای خود پناهگاه و پشتیبانی مطمئن تلقی کردم.

ولی مقدرات الهی چیز دیگری را رقم زد. زیرا معظم له به علت بیماری و جهت درمان و معالجه به ترک نهند ناگزیر شد و در همان سفر دعوت حق را لیک گفت. ایشان پس از ارتحال به قم منتقل و در جوار حرم حضرت معصومه سلام‌الله علیها مدفون شد و بر پیکر پاکشان هم‌دوره و هم درس دوران طلبگی ایشان حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی نماز خواند و بدین سان درک فیض حضورشان دیگر نصیب این جانب نشد.

لذا طبیعی است که از روحیات و زوایای زندگی آیت‌الله علیمرادیان شناخت جامع و کاملی ندارم. البته ذکر خیرشان را از روحانیون و متدینین نهند زیاد شنیده‌ام، به مصداق «ان آثارنا تدلُّ علينا، فانظروا بعدنا الی الآثار» از آثار به جا مانده از آن شخصیت علمی مذهبی می‌توان تا حدودی به شخصیت و خصوصیات فکری و روحی آن بزرگوار پی برد از جمله:

۱- تربیت فرزندان خدوم و شاگردانی روحانی و مریدانی متدین از مردم که رنگ و بویی از همت و اخلاص و بزرگ منشی و طبع بلند آن عالم فرزانه را دارند و هر کدام به نحوی معرف شخصیت پدر و استاد و مراد خود هستند.

۲- تأسیس و راه‌اندازی مدرسه‌ی علمیه سر خیابان و پایه‌ریزی تربیت طلابی که هم در مبارزات قبل از پیروزی و هم در دوران یک ربع قرن بعد از پیروزی در صحنه‌های مختلف تلاش و فعالیت داشته و دارند.

امروز جامعه‌ی روحانیت نهاوند افتخار می‌کند که بیش از دوست طلبه در قم و نهاوند به خدمت و تحصیل مشغول‌اند و پانزده شهید تقدیم اسلام کرده است که در رأسشان دو چهره‌ی ماندگار «شهید قدوسی» و «شهید محمد علی حیدری» هستند.

عده‌ی دیگری از تربیت یافتگان ایشان مانند حجت‌الاسلام یونسی در سنگر مسئولیت‌های بزرگ، هم‌چون وزارت اطلاعات هستند که مایه‌ی افتخار شهرستان و منطقه‌اند و این همه از ثمرات و برکات حوزه‌ی علمیه‌ای است که در نهاوند پی‌ریزی شد و سپس در قم به کمال و بهره‌وری رسید.

۳- تربیت فرزندان‌ی خدوم، از جمله مهندس محمدحسین علیمرادیان که در جهت سالم سازی جامعه به ویژه نسل جوان، در نهاوند بیمارستان و مجتمع بزرگ ورزشی ساخت که هر دو در غرب کشور بی‌نظیرند.

ایشان با تقبل هزینه‌های میلیاردری در دوران دفاع مقدس به مردم شهرستان و منطقه‌ی غرب خدمت کرده‌اند. ضمن این که هم باری از دوش دولت و نظام اسلامی برداشته و هم با تهاجم فرهنگی و خطر اعتیاد به درستی مقابله کرده است و از همه مهم‌تر مایه‌ی افتخار فامیل و جامعه‌ی روحانیت نهاوند شده است. زیرا شهادت این گونه هزینه کردن و دل‌کندن از میلیاردها تومان ثروت شخصی، کار هر کس نیست.

۴- تأسیس مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان که هر ساله با برگزاری همایش نهاوندشناسی و نشر آثار و مقالات علمی - پژوهشی، بازوی خوبی برای مدیران اجرایی شهرستان و استان است تا استعدادهای انسانی و طبیعی شهرستان را بهتر بشناسند و در جهت رشد و توسعه از آن‌ها استفاده کنند.

۵- ساخت دانشکده‌ی تربیت بدنی و دیگر اقدامات فرزندان آن مرحوم همه از برکات وجودی او و از انفاس رحمانی آن بزرگوار است. خدایش غریق رحمت کند و برکات وجودی‌اش سال‌ها پس از رحلتش هم چنان مستدام باد، که «الْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ». در خاتمه تذکر این نکته را لازم می‌دانم که نتیجه‌ی یک پژوهش و تحقیق در سطح مملکت و استان‌ها و شهرستان‌ها نشان داده هر شهر و منطقه‌ای که از وجود عالمانی عامل و ربانی برخوردار بوده، در انقلاب نیز پیشرو بوده و در صحنه‌ها بیش تر حضور داشته و در مقابله با ترفندهای دشمن آگاه‌تر و موفق‌تر بوده است.

پیش‌گامی نهند در انقلاب و دفاع مقدس قطعاً از وجود عالمانی وارسته چون آیت‌الله علیمرادیان، آیت‌الله آل‌آقا، ملا احمد قدوسی، شیخ محمد ولی حیدری و شهدای گران‌قدری چون آیت‌الله علی قدوسی و محمد علی حیدری نشئت گرفته است و آنان زمینه‌ساز این حضور و پیشتازی بوده‌اند.

امید است با توجه به نقش بنیادین حوزه‌ی علمیه در پرورش عالمان دینی و تأثیر عمیق آن در فکر و فرهنگ و اخلاق جامعه همه مسئولین و مردم، به ویژه فرزندان مرحوم آیت‌الله علیمرادیان عنایت خاصی به مدرسه‌ی علمیه نهند، که یادگار آن مرحوم است، داشته باشند و طلاب را فرزندان علمی آن مرحوم بدانند و سرمایه‌گذاری در این جهت را، که عمیق‌تر و ماندگارتر است، در اولویت قرار دهند.

حجت الاسلام دکتر علی احمد ناصح (متولد ۱۳۳۹ نهانند، رئیس دانشکده‌ی علوم

قرآنی قم)^۱



احتراماً با ابراز خرسندی از تلاش خداپسندانه مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان در جهت معرفی، تجلیل و گرامی داشت عالم فرزانه، اسوه‌ی پرهیزکاری مرحوم آیت الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان نهانندی - طاب ثراه - و به عنوان اجابت از دعوت مؤسسه، این جانب در

کنار آن چه استادان و دیگر دوستان در این باب فرموده‌اند فقط دو نکته را به اختصار عرض می‌نمایم.

۱ - سابقه‌ی ارادت بنده به آن بزرگوار به قبل از دوران طلبگی و هنگامی که در نهانند درس می‌خواندم بر می‌گردد. سال‌هایی که معمولاً همراه دوستان نماز جماعت را به امامت ایشان به جا می‌آوردیم. اما آن چه برایم بسیار پرجاذبه بود و حقیقتاً یکی از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱ - این جانب از سال ۵۳ درس حوزوی را شروع کرده و هم‌زمان تحصیلات کلاسیک را نیز تا درجه‌ی دکتری ادامه داده‌ام و در سال ۸۲ از رساله دکتری خویش دفاع کردم. بیش از ده سال در درس خارج استادان و مراجع بزرگوار حوزه‌ی قم شرکت نموده‌ام و تاکنون کتاب‌های ذیل از این جانب منتشر شده است: ۱ - تحقیق و تصحیح کتاب الغیبه، از شیخ طوسی، این کتاب از سال ۱۳۷۰ تاکنون سه بار تجدید چاپ شده است، ناشر مؤسسه‌ی معارف اسلامی قم ۲ - آدم از دیدگاه قرآن و عهدین، ناشر رایزین تهران، چاپ دوم ۳ - دونادون یا رجعت، ناشر ستاد منطقه‌ی دو سازمان تبلیغات اسلامی ۴ - بیست نکته در نقد ترجمه‌ی قرآن چاپ عربستان سعودی، سازمان تبلیغات اسلامی ۵ - حدود ده مقاله، چاپ شده در مجلات علمی و معتبر کشور، ۶ - و دو کتاب به نام‌های «تاریخ تفسیر» و «اعتبار و کاربرد احادیث در تفسیر قرآن» که در شرف چاپ هستند.

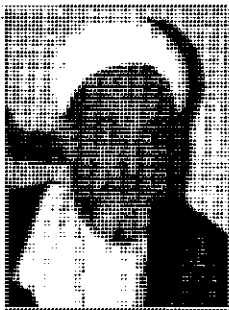
مهم‌ترین مشوق‌های بنده جهت روی آوردن به عالم طلبگی گردید، مشاهده‌ی خصوصیات اخلاقی بارز و چشم‌گیر ایشان بود.

روش و منش و از همه مهم‌تر وقار و طمأنینه و قیافه‌ی جذاب همراه با روی گشاده و بر خورد مهربانه‌ی ایشان تأثیر شگرف و خاصی بر روی مخاطبان‌ش می‌گذاشت. صدای گیرا و لحن زیبا و دلنشین ایشان برای کسانی که نماز جماعت‌شان را درک کرده‌اند، فراموش‌ناشدنی است.

۲- نکته‌ی دیگر مربوط به دوران طلبگی این جانب و توفیق درک محضر ایشان است که به عنوان یک طلبه هرچند گاهی نصییم می‌شد. توجه خاص ایشان به پیش‌رفت تحصیلی طلاب بسیار چشم‌گیر و قابل مشاهده بود. این جانب و سایر دوستان طلبه هر وقت توفیقی می‌یافتیم و به تنهایی یا جمعی خدمت ایشان می‌رسیدیم، بعد از احوال‌پرسی، تقریباً بدون استثنا، با این سؤال ایشان روبه‌رو می‌شدیم که الآن به چه درسی مشغولید؟ و وقتی اسم کتابی از کتب درسی حوزه را می‌بردیم، سؤال بعدی این بود که چه مبحثی؟ و جالب این بود که بدون مراجعه به منابع و بالبداهه، از همان مبحث سؤال را طرح می‌نمود و از ما توضیح می‌خواست.

این کار هم باعث می‌شد طلبه مقید شود برای رفتن به جلسه‌ی ایشان کمی آمادگی داشته باشد و هم اهمیت درس و بحث را که کار اصلی ما طلاب بود برایمان روشن می‌ساخت. البته ایشان با بزرگواری خاصی که داشت، ابتدا به ما میدان می‌داد تا سخن خود را بگوییم، سپس اگر به توضیح و تکمیل و یا تصحیحی لازم بود، خود به آن می‌افزود و جلسه را به یک جلسه‌ی علمی مفید و قابل استفاده تبدیل می‌کرد. رحمت خداوند بر او باد.

حجت‌الاسلام حاج شیخ محمد نقدی (متولد ۱۳۲۷ نهاوند، مدیر مسئول دو فصل‌نامه‌ی «ترجمان وحی» و رئیس مرکز ترجمه قرآن مجید به زبان‌های خارجی در قم)



□ لطفاً چه خاطراتی از مرحوم آیت‌الله علیمرادیان دارید بیان بفرمایید.

■ ابتدا از مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان تشکر می‌کنم که به چنین کار با ارزشی پرداخته است. قطعاً تهیه‌ی ویژه‌نامه برای شخصیتی مانند آیت‌الله علیمرادیان، تجلیل از مقام شامخ روحانیت و نیز بزرگداشت از

کسی است که زندگی خود را وقف زادگاه خود نموده است. بنده هرچند مستقیماً توفیق تلمذ در محضر ایشان را نداشتم اما نکته‌ها و خاطراتی از ایشان دارم از جمله:

۱- سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ که در دبیرستان ابن‌سینا دوران پایانی متوسطه را می‌گذراندم بیش از سال‌های قبل به مسجد معروف سرخیابان که نزدیک دبیرستان بود، سر می‌زدم و در نماز جماعت حاج شیخ شرکت می‌کردم و هرچه همواره تحت تأثیر روش و منش و شخصیت ایشان قرار می‌گرفتم، به طوری که آن بزرگوار را الگوی زندگی خود دانستم و با این که خانواده‌ی من روحانی نبودند و پدرم کارمند دخانیات بود، برای ادامه‌ی تحصیل، کسب علوم حوزوی را برگزیدم و روحانی شدم و هم‌اکنون اگر

توفیق خدمت ناچیزی برای اسلام و قرآن دارم از برکت وجود آن مرحوم بوده است که انگیزه‌ی بنده در انتخاب این راه شد.

۲- حاج شیخ برای جوانان احترام خاصی قائل بود. خاطریم هست یک بار با دو سه نفر از دوستانم خدمت ایشان رسیدیم تا سؤالاتی را مطرح کنیم و از جمله دعایی به ما تعلیم دهد. طبق معمول چند نفر از افراد مسن و مسجدی دور ایشان بودند که با برخورد و نگاه تند خود جوان‌ترها را به عقب می‌راندند و عملاً می‌خواستند کسانی به محضر ایشان برسند که سنی از آنان گذشته باشد و بودن امثال ما را در آن جمع کاری بچگانه و توهین آمیز می‌دانستند! اما حاج شیخ تا متوجه شد ما خواسته‌هایی داریم از ما استقبال کرد و عملاً بها دادن و احترام به جوانان را به آنان متذکر شد. سپس به سؤالاتمان با روی گشاده پاسخ داد و فرمود دعای قرآنی «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» را خوب یاد بگیرید و در نماز و غیر نماز مرتب بخوانید.

۳- مرحوم آیت‌الله علیم‌رادیان در عین ساده زیستی، پاکیزه و خوش لباس و خوش برخورد بود. امام صادق (ع) نشانه‌ی درست‌اندیشی مؤمن را سه چیز فرموده است، اول داشتن حُسن اللقاء و خوش برخوردی، دوم داشتن حُسن الاستماع و خوب تحویل گرفتن و گوش به حرف دیگران دادن و سوم داشتن حُسن القبول و خوش بیان بودن. بنده این سه ویژگی را در ایشان می‌دیدم. مرحوم شهید دکتر بهشتی هم این چنین بود. همواره حاج شیخ سؤالات و سخنان هر مراجعه کننده‌ای را خوب گوش می‌کرد و با ملاحظت و مهربانی به وی پاسخ می‌داد.

۴- حرمت و نفوذ معنوی آیت‌الله علیمرادیان در بین افراد شهری و روستایی، دولتی و غیردولتی چشم‌گیر بود و همه سعی می‌کردند حرمت ایشان را نگه دارند. یادم هست یک بار پدرم درخواست کرد دعای ندبه در منزل ما برگزار شود. حاج شیخ هم پذیرفت. اتفاقاً در همسایگی ما کسی بود که بالای پشت بامش آنتن رادیو نصب کرده بود که از داخل حیاط دیده می‌شد. پدرم ضمن این که برای شرکت در مراسم دعا از ایشان هم دعوت کرد، از او درخواست نمود قبل از برگزاری دعا و شرکت حاج شیخ، به احترام روحانیت آنتن را پایین بکشد و او هم با کمال میل این کار را انجام داد.

می‌دانیم در آن سال‌ها رادیو به دلیل داشتن موسیقی‌های متبدل و برنامه‌های حکومتی‌اش مصداق منکرات بود. درعین حال کسانی بودند که از رادیو استفاده می‌کردند، ولی سعی می‌کردند اقدامشان گستاخانه نباشد و شخصیت‌های محترمی چون آیت‌الله علیمرادیان را رنجیده خاطر نسازند.

۵- حاج شیخ نسبت به حضرت مهدی (عج) ارادت خاصی داشت و قبل از مرحوم کافی و سوز و گدازهای آن مرحوم دعای ندبه را با سوز و گداز و گریه قرائت می‌کرد و حاضران را منقلب می‌کرد. ایشان دعای ندبه را در نهادند سامان دهی کرد به طوری که مراسم آن نه تنها در مسجد بلکه در خانه‌ها هم رواج یافته بود.

۶- تأسیس مدرسه‌ی علمیه از خدمات پر برکت دیگر ایشان در نهادند بود. وجود چنین فضای علمی و روحانی در این شهر موجب شد که برخی از روحانیون مقیم قم در مناسبت‌های مختلف سال با میل و رغبت به نهادند عزیمت کنند و گاهی بیش از یک

ماه مقیم شوند. زیرا با طیب خاطر در حجره‌های مدرسه ساکن می‌شدند و روزها از محضر حاج شیخ نیز بهره می‌گرفتند.

مرحوم حاج شیخ حسن نوری همدانی و امثال ایشان به دعوت حاج شیخ به نهاوند می‌آمدند و در همین مدرسه‌ی علمیه مستقر می‌شدند و در مساجد شهر و روستا منبر می‌رفتند. از سوی دیگر تعداد زیادی از جوانان شهر و روستا مراحل اولیه‌ی طلبگی خود را در همین حوزه گذراندند و سپس با هدایت و نظارت ایشان در قم به ادامه‌ی تحصیل پرداختند. شخصیت‌هایی مانند شهید قدوسی، شهید حیدری، حجت الاسلام یونسی کار خود را از همین مدرسه‌ها آغاز کرده‌اند. مرحوم قدوسی با این که منبری نبود اما هر بار که از قم به نهاوند می‌آمد بنا به دعوت حاج شیخ و به احترام ایشان منبر می‌رفت.

□ آیا اگر آیت‌الله علیمرادیان در قم می‌ماند ثمراتش بیش‌تر از ماندن در نهاوند نبود؟

■ به نظر بنده خیر. زیرا ایشان به حکم آیه‌ی قرآنی (سوره‌ی توبه آیه ۱۲۲) به قم مهاجرت علمی کرده است و سپس برای تبلیغ و انداز مردم به نهاوند مراجعت نموده و حضورش عملاً منشأ برکات و ثمرات فراوان شده است. ای‌کاش ما روحانیون همشهری‌های ایشان که مقیم نهاوند نیستند لااقل ایامی از سال را در زادگاه خویش حاضر بشویم و تبلیغ کنیم و قدمی مثبت در جهت تأسی از ایشان برداریم.

□ آخرین باری که حاج شیخ را ملاقات کرده‌اید چه وقت بوده است؟

■ متأسفانه دقیقاً به خاطر ندارم. در آن سال‌ها که بنده در نهاوند درس می‌خواندم به محضرشان می‌رسیدم. ضمناً فرزندش آقای مهندس علیمرادیان آن زمان ورزشکاری با اخلاق بود که در رشته کشتی کار می‌کرد و من از او همواره به خوبی یاد می‌کردم و می‌کنم. یک روز از فرزند دیگرش (علی آقا) نمی‌دانم چه چیزی خواستم که از منزلشان برایم بیاورد و ایشان چه خوب در جواب گفت: «گردو در خانه‌ی قاضی بسیار است اما حساب و کتاب دارد!». به هر حال حاج شیخ چنین فرزندان‌ی باتقوا دارد و فرزندان روحانی متعددی هم که هر یک منشأ خدماتی شده‌اند. هم‌چنین اگر مردم شهر و روستاهای نهاوند با حلال و حرام آشنا شده‌اند بخشی از آن به برکت وجود ایشان بوده است.

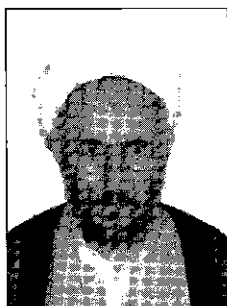
□ برای طلاب جوان چه پیامی دارید؟

■ اولاً حوزه‌ی علمیه‌ی ایشان را با حضور و همکاری خود رونق بیش‌تری دهند. ثانیاً ویژگی‌های ارزشمند ایشان را الگوی زندگی خود قرار دهند.

در خاتمه به مقبولیت مردمی و اجتماعی حاج شیخ مجدداً اشاره می‌کنم. فراموش نمی‌کنم وقتی قرار شد کمک‌های مردمی برای زلزله‌زدگان بوئین‌زهرها جمع‌آوری شود پیام ایشان به سرعت به مردم شهر و روستا منتقل شد و همگی حتی اقلیت‌های مذهبی از جمله کلیمیان نهاوند به ندای ایشان پاسخ مثبت دادند و وجوه نقدی و غیر نقدی قابل توجهی جمع‌آوری شد. خداوند روحش را با اولیای خویش محشور گرداند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی یونسی (متولد ۱۳۴۴ نهایند، وزیر محترم

اطلاعات)



لطفاً دیدگاه خود را نسبت به حاج شیخ بفرمایید.

آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان - رحمة الله علیه - اولین استاد من بود و به حق باید اعتراف کنم که در مقایسه با مدرسان دیگرم در طول سال‌ها تحصیل، بهترین استاد من هم بود. من همیشه خود را بدهکار ایشان می‌دانم، زیرا اخلاق و منش برجسته ایشان در سرنوشت و شکل‌دهی آینده‌ی من مؤثر بود.

از حسن تصادف و خوش اقبال من در زندگی این بود که بر سر راهم برای اولین بار اتفاق مبارکی افتاد که می‌توانست اتفاق نیفتد و آن برخوردار شدن از درك محضر شخصیتی وارسته، عارف و متقی چون آیت‌الله علیمرادیان بود و خدا را از چنین توفیق که نصیبم گردانیده است سپاس می‌گویم.

این دیدار در چه سالی اتفاق افتاد؟

من در آن ایام به عنوان یک نوجوان ده دوازده ساله‌ای که هنوز به بلوغ جوانی نرسیده است شدیداً در حال و هوای طلبه شدن به سر می‌بردم و تشنه‌ی فهم اسلام و رسیدن به کمال و معرفت دینی بودم. بنابراین دیدار و آشنایی‌ام با شخصیت فوق‌العاده‌ی حاج شیخ پاسخی به این عطش بود.

اعلام آمادگی من برای طلبگی در آن سال‌ها که دوران غربت و مهجوریت دین و اسلام بود و طلبه و شیخ شدن مورد اقبال جامعه قرار نمی‌گرفت، تصمیمی عجیب بود و با طعن و تمسخر دیگران همراه می‌شد.

به خصوص معلم روستای ما (گنبد کبود) یک سپاهی دانش بود که متأسفانه کارش تحقیر دین و تبلیغ رژیم شاه بود. او ضمن این که خوب درس می‌داد، اما با اسلام و دین‌داری برخورد بدی داشت و در جمع دانش‌آموزان و حتی در بین اهالی روستا علیه روحانیت و علمای دینی حرف‌هایی می‌زد.

البته سخنان او در من نتیجه‌ی معکوس داشت و روز به روز به رغم سم‌پاشی‌های او نفرت‌م از رژیم شاه و علاقه‌ام به حکومت اسلامی و حوزه‌ی علمیه بیش‌تر می‌شد. تا آن‌جا که در روستا به عنوان «شیخ» صدایم می‌زدند و من در همان نوجوانی در مسجد روستا حضور فعال داشتم، اذان می‌دادم، قرآن می‌خواندم و گاهی هم با همان اطلاعات و تجربه‌ی کم علمی و ادبی شعر می‌گفتم.

لطفاً ماجرای ملاقات را به تفصیل بفرمایید.

قبل از فرا رسیدن عید نوروز سال ۴۳ یا ۴۴ - یکی دو سال بعد از تبعید شدن حضرت امام (ره) به خارج از کشور - مراجع و استادان حوزه‌های علمیه‌ی قم به عنوان اعتراض به چنین اقدامی از سوی رژیم، نشستن و دیدار با مردم را در روز عید تحریم کرده و طی اعلامیه‌هایی رعایت آن را از علمای بلاد خواسته بودند.

حاج شیخ هم در آن سال، یکی دو روز پیش از فرا رسیدن نوروز، به اتفاق عده‌ای از علمای شهر و اطرافیان خود شهر نهاوند را به قصد یکی از روستاها (زرینی) ترک کرد و به اتفاق شب در آن‌جا ماندند. عصر روز بعد که قصد بازگشت داشتند و

مسیرشان از ده ما می‌گذشت، اهالی ما به استقبال رفتند و از آن‌ها مُصرانه درخواست کردند شبی را هم در این‌جا بمانند. حاج آقا پذیرفت و با همراهان مهمان روستای ما شدند. مردم روستا آن شب به سبب این میزبانی حال و هوای دیگری داشتند، اما من به آینده فکر می‌کردم و راهی که باید انتخاب کنم.

به همین جهت فرصت را مغتنم شمردم و به کدخدا گفتم به حاج آقا اطلاع دهید که من علاقه‌مندم طلبه بشوم. کدخدا گفت الآن وقت مطرح کردن چنین خواسته‌هایی نیست. من هم مأیوسانه به خانه برگشتم. هنوز به خانه نرسیده بودم که پیک کدخدا شتابان رسید و گفت حاج آقا می‌خواهد شما را ببیند.

معلوم شد در همان دیدارهای اولیه حاج شیخ از وضع مسجد و روحانیت روستا پرسیده است و به ایشان گفته بودند یک روحانی داریم (حجت‌الاسلام کرمعلی) که در قم است و یک نوجوان هم مشتاق است روحانی بشود. این بود که ناگهان طلبیده شدم و همین که به خدمتشان رسیدم دستشان را بوسیدم.

اولین بار بود که یک روحانی را، آن هم با قامتی بلند و چهره‌ای نورانی و دارای شکوه و ابهت مخصوص، می‌دیدم. ایشان از بنده پرسید برای چه می‌خواهی طلبه بشوی، در حالی که همه از آن فرار می‌کنند؟ گفتم حاج آقا من علاقه‌مند به طلبگی هستم. آن‌گاه پرسید سواد داری؟ و وقتی دریافت که من در یکی دو سال دوره‌ی شش‌ساله‌ی ابتدایی را جهشی گذرانده‌ام، بیش‌تر مورد توجهش قرار گرفتم.

بعد سؤال کرد آیا آیه و حدیثی هم به یاد داری؟ من هم چند نمونه را، از آن چه در کتاب‌های مدرسه حفظ بودم، خدمتشان قرائت کردم. این‌جا بود که احساس کردم به آرزویم رسیدم، زیرا فرمود بعد از تعطیلات به مدرسه‌ی علمیه‌ی سرخیابان بیا، قرار است آقای طاهر احمدوند نیز بیاید و هر دو درس طلبگی را شروع کنید. من هم چند

روز تعطیل نوروزی را بی‌تابانه و با شور و اشتیاق زیادی پشت سر گذاشتم و روز موعود در مدرسه‌ی علمیه حاج شیخ ادبیات و صرف و نحو عربی را همراه با حاج شیخ طاهر احمدوند آغاز کردیم. لازم می‌دانم اشاره کنم که آقای احمدوند در سنین میان‌ساله «حدوداً سی سال» در حالی که متاهد و دارای دو فرزند بود با شوق فراوان همراه من طلبگی را آغاز کرد و ایشان نیز به شدت مورد توجه مرحوم حاج شیخ بود. در آن زمان حوزه‌ی علمیه‌ی نهاوند فقط با دو طلبه دائر بود!

به خاطر دارم در پایان دیدار به یادماندنی‌ام آیت‌الله علیمرادیان حدیثی نقل کرد که مرا در این تصمیم‌گیری بیش‌تر قاطع و امیدوار ساخت. حدیث این بود: مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ جَاءَ بِرِجْلِ الْإِسْلَامِ جَاءَ بِرِجْلِ اللَّهِ. خداوند مرا در این انتخاب مهم تنها نخواهد گذاشت.

لطفاً چگونه طلبگی را آغاز کردید؟

در آغاز، تدریس صرف میر به دستور حاج شیخ به یک روحانی محل واگذار شد که برایم رضایت بخش نبود و طولی نکشید که این مسئولیت را ایشان شخصاً به عهده گرفت. چون دریافته بود که عطش و ظرفیت من برای کسب ادبیات عرب و معارف دین زیاد است.

الحق هم در طول دو سالی که مستقیماً در محضر ایشان تلمذ می‌کردم بسیار بهره گرفتم و اگرچه ادامه‌ی تحصیلم در قم تحقق پیدا کرد اما پایه‌ی دوره‌ی طلبگی من در این دو سال محکم شد. زیرا استاد و مجتهدی چون ایشان حاضر شده بود آن قدر خفص جناح و تنازل کند که خودشان سطوح اولیه‌ی دروس حوزه را تدریس نماید و طبیعی بود که در محضر چنین استادی محتوای درسی اوج و جهش پیدا می‌کرد. بی

جهت نبود که در امتحان ورودی مدرسه‌ی حقانی قم با همه‌ی سخت‌گیری‌ها و مشکل‌پسندی‌های مسئولان از جمله شهید قدوسی، بنده به راحتی قبول شدم و من چنین توفیقی را مرهون تدریس دل‌سوزانه‌ی حاج شیخ و تواضع و احساس مسئولیت ایشان می‌دانم.

به گمانم، من تنها شاگرد حاج شیخ بودم که درس را خوب می‌فهمیدم و با روح و جانم در آمیخته می‌شد. به طوری که برای ایشان یک شاگرد مثال‌زدنی بودم و در گفت‌وگوی علمی با روحانیون اعزامی از قم به من احتجاج می‌کرد و توضیحات این جانب در مقایسه با آن‌چه آنان می‌گفتند شفاف‌تر و قانع‌کننده‌تر به نظر می‌رسید.

لطفاً از ویژگی‌های حاج شیخ بفرمایید.

از ویژگی‌های آیت‌الله علیم‌رادیان به عنوان یک مدرس یکی این بود که در تدریس به منابع مراجعه نمی‌کرد و تکیه‌اش به حافظه بود. گویی در واقع، علم حصولی ایشان به حضوری تبدیل شده بود. آن‌هم نه فقط در زبان و ادبیات عربی که در فقه، اصول، عرفان و ... چنین تسلط و اشرافی در ایشان ملاحظه می‌شد.

ویژگی دیگر ایشان بهره‌گیری از علوم جانبی بود. معمولاً در حوزه‌ی علمیه، تنها نوادر و شخصیت‌های فوق‌العاده می‌توانند علاوه بر تحصیلات رسمی و اصلی حوزه، به ریاضیات، نجوم، شعر، علوم غریبه از جمله علم جفر و ... بپردازند و ایشان یکی از آن نوادر بود. اما از آن‌جایی که ایشان متواضع و کتوم بود از این یافته‌های جانبی خود یاد نمی‌کرد و تنها مصاحبان و خواص ایشان بعضاً علائم و نشانه‌هایی از چنین قابلیت‌ها و یافته‌ها را می‌دیدند.

آیا از قابلیت‌های آیت‌الله علیم‌رادیان به نحو شایسته استفاده شده است؟

به نظر من مرحوم آیت‌الله علیم‌رادیان آن‌چنان که توانمندی‌های ذاتی و اکتسابی وی ایجاب می‌کرد در زندگی‌اش ظاهر نشد و من دو علت اساسی را سبب آن می‌دانم. یکی این که به دلیل اقدام به بازگشت، آن هم در محیط کوچک و بسته‌ای مانند نهاوند فرصت رشد و شکوفایی علمی و فقاہت بیش‌تر را از دست داد. ایشان ضمن این که به آیت‌الله خوانساری، حضرت امام (ره)، آیت‌الله گلپایگانی و ... ارادت می‌ورزید، در عین حال برای رسیدن به مرجعیت در سطح آن بزرگواران قابلیت لازم را داشت. ولی به دلیل نماندنش در قم چنین توفیقی برای ایشان حاصل نشد.

علت دیگر کسالت ایشان به خصوص سردرد مزمن آن مرحوم بود که عملاً و هم چنین به توصیه‌ی پزشکان، مطالعات تکمیلی خود را به حداقل رسانده بود. حاج شیخ در سال‌های تحصیل در قم به دلیل حجم بالای مطالعات و تحقیقات از جسم و روح خود بیش از حد کار کشید و همین مجاهدت علمی سنگین به سلامتی بعدی ایشان آسیب رساند و از جمله دچار سردردهای مزمن گردید. به نظر من این ضایعه‌ی جسمی ضایعه‌ای برای ما نیز بود که چنین شخصیت ارزشمندی در طول سال‌های اقامت در نهاوند از طی طریق بیش‌تر علم و فقاہت باز ماند.

چرا ایشان به زادگاه خویش بازگشت؟

بازگشت علما به زادگاه و بین قوم خویش برای تبلیغ و ارشاد، یک اصل اسلامی و قرآنی است و پیش از این مرجعیت‌ها بیش‌تر محلی و منطقه‌ای بود و هر عالم و مجتهدی پس از تکمیل علوم دینی لازم، خود را ملزم می‌دانست به سوی قوم خودش برگردد و زادگاه خود را محور و مدار دین‌گرایی مردم قرار دهد.

در دهه‌های اخیر به دلیل گسترش اطلاع‌رسانی و تسهیل ارتباطات مرجعیت بُعد کشوری و ملی پیدا کرد و این سنت حسنه کم رنگ شد. آیت‌الله علیمرادیان به تبعیت از بزرگان دین در تاریخ تشیع، بازگشت به نهاوند را پذیرفت و البته صرف نظر از آنچه در خصوص توفیق و عدم توفیق مرجعیت ایشان گفته شد، محور شدن آن بزرگوار در طول حدود نیم قرن در یک شهر کوچک، موجب تحولات تدریجی ارزشمندی در احیای اسلام و انقلاب گردید.

نگاهی به دستاوردهای مستقیم و غیر مستقیم حضور طولانی ایشان در نهاوند بیانگر ارزش چنان بازگشتی است و کافی است تصور کنیم که اگر چنین رجعت مقدسی توسط ایشان به نهاوند صورت نمی‌گرفت این شهرستان فاقد آن همه دستاوردها می‌شد.

باز هم از ویژگی‌های حاج شیخ بفرمایید.

آیت‌الله علیمرادیان شخصیتی چند بعدی و جامع‌الاطراف بود. اما به دلیل بسته بودن محیط زندگی‌اش در نهاوند، و روی آوردنش به نوعی گوشه‌گیری عرفانی این ابعاد شخصیتی وی شناخته نشد.

ایشان ذوق و قریحه‌ی شعری هم داشت و من قصیده‌ی غزایی در همان سال‌های شاگردی از ایشان دیده بودم. به مسائل سیاسی روز نیز آشنا بود و اگرچه به ظاهر کم‌تر متعرض این مسائل می‌شد، اما پی‌گیر درک جریانات کشور و جهان بود. به خاطر دارم در آن سال‌های کسب فیض از محضر ایشان، جنگ آمریکا و ویتنام اوج گرفته بود و بحث از تلفات سنگین آمریکا در آن کشور بود و من در جلسات خصوصی از دیدگاه‌های سیاسی ایشان در چنین مسائلی مطلع می‌شدم. بعدها نیز به دلیل احترامی که نسبت به حضرت امام (ره) داشت برای برپایی راه‌پیمایی‌ها و صدور اطلاعیه‌ها و

اعلامیه‌ها در جهت پیروزی انقلاب با تمام وجود به میدان مبارزه آمد، ضمن این که نقش فرزندش آقای مهندس علیمرادیان را در این فعالیت‌ها نباید نادیده گرفت. ایشان که از قبل به فتاوی فقهی آیات عظام خوانساری، گلپایگانی، ... عمل می‌کرد، در امور سیاسی و انقلاب اسلامی به حمایت از نهضت حضرت امام (ره) برخاست. به خصوص از زمانی که مطمئن شد پرچمدار این نهضت مستقیماً ایشان است و شائبه‌ی نفوذ و دخالت اجانب از جمله کمونیست‌ها در آن نیست، این حمایت بیش‌تر شد.

حضور آیت‌الله علیمرادیان در پیروزی انقلاب چگونه بود؟

آیت‌الله علیمرادیان در جریان پیروزی انقلاب اسلامی حضوری تعیین کننده داشت، ضمن این که حق بزرگی بر گردن من دارد. به یاد دارم چند ماه قبل از پیروزی، علمای نهاوند به منظور جشن نگرفتن برای نیمه‌ی شعبان - که از سوی مراجع توصیه شده بود و یک نوع موضع‌گیری علیه رژیم بود که می‌خواست از مراسم این جشن بهره‌برداری سیاسی نماید - در روستای بابارستم مهمان حجت‌الاسلام شیخ جعفر ساکی شده بودند. من هم به این جمع پیوستم و این در حالی بود که بنده در امام‌زاده محمد (شازده محمد) با حضور انبوهی از مردم سخنرانی سیاسی و تندیه علیه رژیم داشتم و ساواک و شهربانی از این فعالیت‌ها شدیداً عصبانی شده بود.

آن روز ناگهان عوامل ساواک اطراف باغ را در این روستا گرفتند و جلوی چشم حاج آقا بنده را بردند و من در آن لحظه چهره‌ی ایشان را دیدم که چگونه از این جریان‌ات متأثر شده است. آن‌ها مدتی در نهاوند از من بازجویی کردند و شکنجه‌ام دادند و سپس مرا به همدان فرستادند. یکی دو روز بعد که اقدامات معمولی برای آزادی

من مؤثر واقع نمی‌شود حاج شیخ با ساواک و شهربانی اتمام حجت می‌کند و به آن‌ها اولتیماتوم می‌دهد که اگر فلانی را آزاد نکنید بازار را تعطیل می‌کنم و همین تهدید ایشان تصمیم رژیم را عوض کرد و شکنجه‌گران در همدان رفتارشان یک باره با من عوض شد و در نهایت مرا آزاد ساختند و به نهایت برگشتم. قطعاً اگر این اقدام ایشان نبود سخت‌گیری‌ها ادامه داشت و قرار بود مرا به سنندج یا تهران منتقل کنند.

پس اگر می‌بینیم شهر نهایت یک پارچه قیام می‌کنند و اول شهری می‌شود که مجسمه‌ی شاه را پایین می‌کشد و از پیش، جوانان انقلابی مبارزی مانند گروه ابوذر قد علم می‌کنند و عرصه را بر رژیم تنگ می‌سازند، به دلیل فرصت‌سازی و زمینه‌چینی جامعه‌ی روحانیت از جمله آیت‌الله علیمرادیان در این شهرستان است. قطعاً حضور آیت‌الله شیخ محمدولی حیدری و فرزندش شهید محمدعلی حیدری نیز و حضور شهید علی قدوسی و سایر علما و احترام قائل شدنشان به آیت‌الله علیمرادیان و در جبهه‌ی مشترک بودن همه‌ی آنان موجب وارد شدن ضربه‌ی کاری به رژیم پهلوی شد و مردم هوشیار و انقلابی شهری و روستایی نهایت به رهبری روحانیت دین خود را نسبت به اسلام و انقلاب ادا کردند. هرچند هزینه‌ی سنگینی نیز پرداخت نمودند و نهایت از معدود شهرهایی بود که قساوت و بی‌رحمی شدیدی را متحمل شد و گاه بر اثر ایجاد ترور و وحشت عوامل رژیم شاه، نهایت به شهر ارواح تبدیل می‌شد.

لطفاً بازهم از طلبگی خود و نقش حاج شیخ بفرمایید.

طلبگی من با آقای طاهر احمدوند دو نفری شروع شد. هرچند کمی بعد من تنها طلبه‌ی مقیم در مدرسه‌ی علمیه شدم و حاج آقا تأکید داشت تمام وقت در مدرسه بمانم. در آن سال‌ها تنها من و مشهدی امرالله، سرایدار مسجد، شب‌ها را به سر می‌آوردیم و من از آن

مرحوم خاطرات زیادی دارم. ایشان قبل از اذان بیدار می‌شد و نماز شب می‌خواند و اعتقاد داشت طلبه‌ها مخصوصاً باید نماز شب بخوانند.

دوره‌ی سختی بود، اما با دلداری حاج شیخ و مصاحبت مشهدی امرالله آن ایام برایم قابل تحمل می‌شد. چند ماه بعد که تسلط نسبی به زبان عربی پیدا کردم شرایط زندگی‌ام فرق کرد. دانش آموزانی که به مسجد می‌آمدند با من آشنا شدند و برای رفع اشکال درس عربی خود ساعاتی نزد من می‌آمدند و من از تنهایی درآمدم.

مخصوصاً وقتی دیدم توضیحات من برایشان از تدریس معلمشان کارگشتر است، بیش‌تر به خود امیدوار شدم و اعتماد به نفس پیدا کردم. بعدها حتی از معلمان هم برای رفع اشکالات خود مراجعه می‌کردند. یکی از خدمات ارزنده‌ی حاج آقا این بود که مدرسه‌ی علمیه را به روی فرهنگیان باز کرد و ایشان عده‌ای به صورت پاره وقت از حاج آقا و سایر مدرسان آموزش می‌دیدند.

حاج آقا بارها به ما طلاب می‌فرمود اگر می‌خواهید صاحب معلومات شوید، درس خواندن جدی این جاست و در مدارس بیش‌تر به دنبال نمره گرفتن هستند و تأکید داشت اگر معلومات خود را در همین حوزه‌ها عمیق کنید نه تنها نهاروند و شهرهای دیگر که دانشگاه‌ها نیز به شما احتیاج پیدا می‌کنند.

شرایط برایم وقتی بهتر شد که حاج آقا بنده را همراه خود به مجالس مذهبی و مراسم دعای ندبه و دعای سمات می‌برد و من عملاً آداب معاشرت و اخلاق اجتماعی را از ایشان فرا می‌گرفتم. ظرایف و نکته‌های زندگی ایشان بسیار آموختنی بود، ولی متأسفانه اکثر اطرافیان به این ظرافت‌های شخصیتی حاج شیخ و درس گرفتن از آنها توجه نداشتند. ولی من سعی می‌کردم حتی المقدور آن‌ها را فرا بگیرم و متخلق به اخلاق ایشان شوم.

لطفاً به نمونه‌ای از آن آموزش‌های عملی اشاره بفرمایید.

برای مثال در پاسخ‌گویی به مسائل اطرافیان می‌دیدم که چگونه ساده توضیح می‌دهد، به‌طوری که عوام مشکلشان از نظر شرعی و فقهی حل می‌شد. ضمن این که بیان ساده‌ی حاج آقا مبتنی بر اصول محکم فقهی بود، بدون این که در ظاهر به آن قاعده‌ی فقهی بپردازد.

اصولاً حضور آیت‌الله علیمرادیان در هر مجلس حتی اگر سخنی نمی‌گفت برای همه درس و آموزش بود. اگر در حضور ایشان کسی غیبتی را شروع می‌کرد بلافاصله با طرح آیه و حدیثی فضای مجلس را تغییر می‌داد و یا با تذکرات و حتی تغییر چهره و اخم کردن مانع می‌شد که از برادر مسلمانی بدگویی شود.

بایگاه مردمی حاج شیخ چگونه بود؟

آیت‌الله علیمرادیان شخصیتی مردمی بود و همه‌ی اقشار شهر و روستایی به ایشان احترام می‌گذاشتند. به خاطر دارم یک روز صبح جمعه برای شرکت در مراسم دعای ندبه در منزل یکی از مؤمنین شهر به سمت میدان حرکت می‌کردیم که اطلاع دادند یک نفر قمه به دست در حال عربده کشی و بدمستی است و پیشنهاد دادند حاج آقا مسیر خود را تغییر دهد. ایشان فرمود کسی با ما کاری ندارد و به حرکت ادامه داد و به مجرد این که آن مرد شرور از دور حاج آقا را دید کنار کشید و بعد هم سلام کرد و آرام گرفت. اما پس از دور شدن جمع ما، مجدداً عربده کشی و توهین به شهربانی و مسئولان را شروع کرد!

اقلیت‌های مذهبی به خصوص کلیمیان احترام خاصی برای حاج آقا قائل بودند و هرگاه مشکلی پیدا می‌کردند از ایشان کمک می‌طلبیدند. مسئولان اداری، مالکین و

تجار، هم‌چون بازاریان، کسبه، رعایا و مردم فقیر و کم‌دست به حاج شیخ احترام می‌گذاشتند و ایشان هم با همه در ارتباط بود، ضمن این‌که هر جا لازم می‌دانست تذکراتی به مسئولان یا مالکان می‌داد.

لطفاً از دوران مهاجرت علمی خود به قم و پس از آن بگویید.

در دوران تحصیل در قم ارتباط کم‌تری با حاج آقا داشتم، اما هر بار که به نهند می‌آمدم و جهت عرض ارادت خدمتشان می‌رسیدم، ایشان فوراً می‌پرسید آشیخ مهرعلی (نام اصلی بنده) چه می‌خواند؟ و وقتی کتاب خاصی را نام می‌بردم می‌پرسید کدام مبحث آن را خوانده‌ای؟ و آن‌گاه سؤالاتی در همان مبحث مطرح می‌کرد و توضیح می‌خواست. در سال‌های بعد که فقه و اصول را شروع کردم بسیار خوشحال می‌شد و مرا به ادامه‌ی تحصیل تشویق می‌کرد. اما بعد از انقلاب که مسئولیتی هم در نهند داشتم فرصت بیش‌تری پیش می‌آمد که خدمتشان برسم. در این سال‌ها همواره به من توصیه می‌کرد به فکر مردم باشید و عدالت را در حق مردم رعایت کنید و مواظب باشید حق‌کشی نشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در پایان اگر مطلب دیگری به نظر تان می‌رسد بفرمایید.

امیدوارم مجموعه‌ای از یادداشت‌ها و حاشیه‌نویسی‌های ایشان بر کتب فقهی شناسایی و جمع‌آوری و منتشر شود. ایشان قبل از انقلاب با علمای شهرهای هم‌جوار مکاتبات علمی و فقهی داشت و قاعدتاً باید آثاری از آن مکاتبات در داخل کتابخانه و لابهلای کتاب‌هایش باشد. هم‌چنین ایشان قصایدی غیر از این مجموعه شعر در ویژه‌نامه داشته است که شاید بتوان از طریق آشنایان (از جمله حجت‌الاسلام میرزا محمد اسلامی) آن‌ها را تهیه کرد و به اطلاع علاقه‌مندان رسانید.